

نشریه علمی فقه، حقوق و علوم جزا
مقاله پژوهشی، سال دهم، شماره ۴۰، تابستان ۱۴۰۵، صفحات ۳۱ تا ۶۰
تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۱/۱۶ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۳/۲۱

تحلیل جامع جایگاه و کارکرد دادگاه‌های غیرانتفاعی در نظام عدالت قضایی ایران

| مازیار وفافر* | دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق کیفری و جرم‌شناسی
دانشگاه آزاد اسلامی واحد ارومیه - ایران.

چکیده

در سال‌های اخیر، افزایش حجم پرونده‌های قضایی، طولانی شدن فرایند رسیدگی و هزینه‌های بالای دادرسی، ضرورت بهره‌گیری از سازوکارهای نوین برای ارتقای کارآمدی نظام عدالت قضایی را بیش از پیش آشکار ساخته است. یکی از رویکردهای نوین در این زمینه، استفاده از نهادهای غیرانتفاعی و اجتماع‌محور در حل‌وفصل اختلافات و حمایت از دسترسی شهروندان به عدالت است که در قالب دادگاه‌های غیرانتفاعی یا سازوکارهای مشابه در برخی نظام‌های حقوقی مورد توجه قرار گرفته‌اند. این پژوهش با هدف تحلیل جامع جایگاه و کارکرد دادگاه‌های غیرانتفاعی در نظام عدالت قضایی ایران انجام شده است. روش تحقیق در این مطالعه توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر بررسی منابع کتابخانه‌ای، مقالات علمی و مطالعات تطبیقی است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که دادگاه‌های غیرانتفاعی می‌توانند از طریق بهره‌گیری از ظرفیت نهادهای مدنی، میانجی‌گری، داوری و رویکردهای عدالت ترمیمی، نقش مؤثری در کاهش حجم پرونده‌های قضایی، تسریع در حل‌وفصل اختلافات، کاهش هزینه‌های دادرسی و تقویت مشارکت اجتماعی در فرایند عدالت ایفا کنند. همچنین بررسی تطبیقی تجربه برخی کشورها نشان می‌دهد که دادگاه‌های اجتماع‌محور و سازوکارهای مشابه، به‌ویژه در رسیدگی به جرایم خرد و اختلافات محلی، توانسته‌اند به بهبود کارآمدی نظام قضایی کمک کنند. با این حال، در نظام حقوقی ایران چالش‌هایی همچون ابهام در مبانی قانونی، محدودیت‌های نهادی، نبود ساختارهای سازمان‌یافته و ضعف فرهنگ استفاده از سازوکارهای جایگزین حل اختلاف، مانع توسعه این نهادها شده است. بر این اساس، تقویت چارچوب‌های قانونی، توسعه نهادهای میانجی‌گری و داوری، و حمایت از مشارکت سازمان‌های مردم‌نهاد می‌تواند زمینه بهره‌گیری مؤثرتر از ظرفیت دادگاه‌های غیرانتفاعی در نظام عدالت قضایی ایران را فراهم سازد.

واژگان کلیدی: دادگاه‌های غیرانتفاعی، عدالت ترمیمی، میانجی‌گری، مراجع شبه‌قضایی، دسترسی به عدالت.

* نویسنده مسئول: Vafafar.maziar@gmail.com

مقدمه

تحقق عدالت و تضمین دسترسی مؤثر شهروندان به نظام قضایی از مهم‌ترین اهداف هر نظام حقوقی محسوب می‌شود. با این حال، در دهه‌های اخیر بسیاری از نظام‌های قضایی با چالش‌هایی همچون افزایش چشمگیر حجم پرونده‌ها، طولانی شدن فرایند رسیدگی، هزینه‌های بالای دادرسی و محدودیت منابع انسانی و نهادی مواجه شده‌اند. این وضعیت سبب شده است که کارآمدی نظام عدالت قضایی در پاسخ‌گویی سریع و مؤثر به اختلافات حقوقی و کیفری با دشواری‌هایی روبه‌رو شود. در چنین شرایطی، توجه به سازوکارهای نوین و مکمل برای حل و فصل اختلافات و ارتقای دسترسی عمومی به عدالت اهمیت فزاینده‌ای یافته است. یکی از این رویکردها، بهره‌گیری از ظرفیت نهادهای غیرانتفاعی و مشارکت نهادهای مدنی در فرایندهای حل اختلاف است که در قالب نهادهایی همچون دادگاه‌های اجتماع‌محور، مراکز میانجی‌گری و سایر سازوکارهای مشابه در برخی نظام‌های حقوقی توسعه یافته است. این نهادها با تکیه بر مشارکت اجتماعی، رویکردهای ترمیمی و روش‌های جایگزین حل اختلاف، تلاش می‌کنند بخشی از بار نظام قضایی رسمی را کاهش داده و امکان حل سریع‌تر و کم‌هزینه‌تر اختلافات را فراهم آورند.

در نظام حقوقی ایران نیز هرچند ساختار سنتی دادگستری مبتنی بر دادگاه‌های رسمی است، اما در سال‌های اخیر نهادهایی مانند شوراهای حل اختلاف، میانجی‌گری در امور کیفری و برخی مراجع شبه‌قضایی به‌عنوان سازوکارهایی مکمل برای کاهش بار دادگاه‌ها و تسهیل دسترسی به عدالت مورد توجه قرار گرفته‌اند. با وجود این، مفهوم مشارکت سازمان‌های غیرانتفاعی و نهادهای مدنی در قالب سازوکارهای نزدیک به «دادگاه‌های غیرانتفاعی» هنوز به‌صورت جامع مورد بررسی نظری و حقوقی قرار نگرفته و جایگاه آن در ساختار نظام عدالت قضایی ایران به‌طور دقیق تبیین نشده است. از این رو، مسئله اصلی پژوهش حاضر آن است که دادگاه‌های غیرانتفاعی چه جایگاهی می‌توانند در نظام عدالت قضایی ایران داشته باشند و این نهادها از چه کارکردهایی در بهبود کارآمدی نظام دادرسی برخوردارند. همچنین این پرسش مطرح می‌شود که چه ظرفیت‌هایی در نظام حقوقی ایران برای شکل‌گیری یا توسعه چنین سازوکارهایی وجود دارد و چه چالش‌ها و محدودیت‌هایی در مسیر تحقق آن‌ها قابل شناسایی است.

اهمیت و ضرورت این پژوهش از آنجا ناشی می‌شود که نظام قضایی کارآمد نیازمند بهره‌گیری از ابزارها و سازوکارهای متنوع برای حل اختلافات و تأمین عدالت است. در بسیاری از کشورها، استفاده از نهادهای اجتماع‌محور و سازوکارهای جایگزین حل اختلاف به‌عنوان راهکاری مؤثر برای کاهش تراکم پرونده‌ها، افزایش مشارکت شهروندان در فرایند عدالت و تقویت اعتماد عمومی به نظام قضایی مطرح شده است. بررسی تجربه‌های تطبیقی و تحلیل امکان بهره‌گیری از چنین سازوکارهایی در ایران می‌تواند به سیاست‌گذاران و نهادهای قضایی در طراحی راهکارهای مؤثر برای ارتقای کارآمدی نظام عدالت کمک کند. علاوه بر این، مطالعه جایگاه دادگاه‌های غیرانتفاعی می‌تواند به توسعه ادبیات حقوقی در حوزه عدالت مشارکتی، عدالت ترمیمی و دسترسی به عدالت در نظام حقوقی ایران رسانی.

بر این اساس، هدف اصلی این پژوهش تحلیل جایگاه و کارکرد دادگاه‌های غیرانتفاعی در نظام عدالت قضایی ایران است. در راستای این هدف، پژوهش حاضر می‌کوشد ابتدا مبانی مفهومی و نظری

دادگاه‌های غیرانتفاعی را تبیین کرده و تفاوت آن‌ها را با مراجع قضایی و شبه‌قضایی مشخص سازد. سپس با بررسی تجربه برخی نظام‌های حقوقی دیگر، الگوهای موجود در زمینه مشارکت نهادهای غیرانتفاعی در فرایند عدالت تحلیل می‌شود. در نهایت، ظرفیت‌ها، کارکردها و چالش‌های احتمالی ایجاد یا توسعه چنین نهادهایی در نظام حقوقی ایران مورد بررسی قرار گرفته و زمینه‌های بهره‌گیری از این سازوکارها برای ارتقای کارآمدی نظام عدالت قضایی تحلیل می‌شود.

مبانی مفهومی و نظری دادگاه‌های غیرانتفاعی

تحلیل جایگاه دادگاه‌های غیرانتفاعی در نظام عدالت قضایی، بدون تبیین مبانی مفهومی و نظری آن امکان‌پذیر نیست. هر نهاد حقوقی پیش از آن‌که در ساختار رسمی نظام دادرسی تعریف شود، نیازمند روشن شدن مفاهیم بنیادین و چارچوب نظری خود است. دادگاه‌های غیرانتفاعی نیز به‌عنوان نهادی میانجی میان ساختار رسمی قضا و جامعه مدنی، مستلزم بررسی دقیق مفاهیم «دادگاه»، «نهاد غیرانتفاعی» و «دسترسی به عدالت» هستند. این مباحث در پیوند با تحولات معاصر حقوق عمومی و خصوصی، به‌ویژه در حوزه عدالت مشارکتی و روش‌های جایگزین حل اختلاف، معنا می‌یابند. از سوی دیگر، جنبش جهانی دسترسی به عدالت و تلاش برای کارآمدسازی نظام‌های قضایی، زمینه نظری شکل‌گیری چنین نهادهایی را تقویت کرده است. در این بخش، ابتدا مفهوم دادگاه غیرانتفاعی از منظر حقوقی تحلیل می‌شود و سپس مبانی نظری آن در چارچوب تحولات نوین عدالت بررسی خواهد شد.

مفهوم دادگاه غیرانتفاعی

برای تبیین مفهوم «دادگاه غیرانتفاعی»، نخست باید مفهوم «دادگاه» در ادبیات حقوقی روشن شود. در ترمینولوژی حقوق، دادگاه به مرجعی رسمی اطلاق می‌شود که به موجب قانون، صلاحیت رسیدگی به دعاوی و صدور رأی لازم‌الاجرا را داراست (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۷). عنصر اساسی در تعریف دادگاه، برخورداری از صلاحیت قانونی، استقلال در رسیدگی و صدور تصمیم الزام‌آور است. از این منظر، دادگاه نهادی حاکمیتی و وابسته به ساختار عمومی دولت محسوب می‌شود که اعمال حاکمیت قضایی را بر عهده دارد.

در تحلیل ماهیت دادگاه، باید به جایگاه آن در نظام حقوقی نیز توجه کرد. به بیان کاتوزیان (۱۳۹۶)، نهادهای حقوقی در چارچوب نظم عمومی و به‌منظور تنظیم روابط اجتماعی شکل می‌گیرند و اعتبار خود را از قانون می‌گیرند. بنابراین، هرگونه استفاده از عنوان «دادگاه» مستلزم وجود پشتوانه قانونی و صلاحیت رسمی است. بر این اساس، ترکیب اصطلاح «دادگاه» با وصف «غیرانتفاعی» به معنای نفی حاکمیتی بودن آن نیست، بلکه ناظر به ماهیت سازمانی و هدف غیرانتفاعی نهادی است که در فرایند حل اختلاف ایفای نقش می‌کند.

مفهوم «غیرانتفاعی» در اینجا به نهادی اشاره دارد که هدف اصلی آن کسب سود و توزیع منافع میان اعضا نیست، بلکه در پی تحقق اهداف عمومی، اجتماعی یا عام‌المنفعه فعالیت می‌کند. در چارچوب نظری دسترسی به عدالت، این نوع نهادها می‌توانند به‌عنوان بازوی مکمل نظام رسمی دادرسی عمل کنند. جنبش جهانی «دسترسی به عدالت» که توسط کاپله‌تی و گارث (۱۹۷۸) تحلیل شده است، بر

این نکته تأکید دارد که صرف وجود حقوق ماهوی کافی نیست، بلکه باید سازوکارهای مؤثر و در دسترس برای اجرای آن حقوق فراهم شود. از این منظر، گسترش نهادهای میانجی، مشاوره حقوقی عمومی و سازوکارهای اجتماع‌محور بخشی از تلاش برای مؤثرسازی حقوق محسوب می‌شود. سندفور (۲۰۰۸) نیز در تحلیل خدمات حقوقی عمومی نشان می‌دهد که موانع اقتصادی، اجتماعی و نهادی می‌توانند دسترسی شهروندان به دادگاه‌های رسمی را محدود کنند. در چنین شرایطی، ایجاد یا تقویت نهادهای غیرانتفاعی که خدمات حقوقی، میانجی‌گری یا حل اختلاف ارائه می‌دهند، می‌تواند فاصله میان شهروندان و نظام عدالت رسمی را کاهش دهد. بنابراین، دادگاه غیرانتفاعی را می‌توان نهادی دانست که با حفظ چارچوب‌های قانونی و نظارتی، اما با ساختار سازمانی غیرانتفاعی و اجتماع‌محور، در جهت حل اختلافات و تسهیل دسترسی به عدالت فعالیت می‌کند. دادگاه غیرانتفاعی مفهومی ترکیبی است که از یک سو باید با معیارهای حقوقی مربوط به صلاحیت و دادرسی منطبق باشد و از سوی دیگر، از حیث ساختار و هدف، در زمره نهادهای عام‌المنفعه و غیرسودمحور قرار گیرد. چنین نهادی نه جایگزین کامل دادگاه‌های رسمی، بلکه مکمل آن‌ها در راستای تحقق کارآمدتر عدالت و گسترش دسترسی عمومی به خدمات قضایی است.

تمایز دادگاه‌های غیرانتفاعی با مراجع قضایی و شبه‌قضایی

برای تبیین دقیق جایگاه دادگاه‌های غیرانتفاعی در نظام حقوقی ایران، ضروری است این نهادها از دو دسته مهم دیگر یعنی «مراجع قضایی» و «مراجع شبه‌قضایی» تفکیک شوند. هرچند هر سه در حوزه حل اختلاف یا اتخاذ تصمیمات الزام‌آور فعالیت می‌کنند، اما از حیث مبنای صلاحیت، ساختار سازمانی، میزان استقلال، تشریفات رسیدگی و جایگاه در نظام حقوق اساسی، تفاوت‌های بنیادین دارند. نخست، مراجع قضایی رسمی، به موجب قانون اساسی و قوانین عادی ایجاد می‌شوند و بخشی از قوه قضاییه به شمار می‌آیند. مطابق اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اعمال قوه قضاییه از طریق دادگاه‌های دادگستری صورت می‌گیرد که صلاحیت و حدود اختیارات آن‌ها در قوانین تعیین می‌شود (هاشمی، ۱۳۹۸). بنابراین، مشروعیت و اقتدار دادگاه‌های رسمی مستقیماً از قانون اساسی و قوانین مصوب ناشی می‌شود و آرای آن‌ها از ضمانت اجرای حاکمیتی برخوردار است. از منظر آیین دادرسی، این دادگاه‌ها مکلف به رعایت تشریفات دقیق شکلی و ماهوی هستند؛ اصولی نظیر بی‌طرفی قاضی، حق دفاع، اصل تناظر و رعایت مواعد قانونی در این مراجع جایگاهی اساسی دارد (شمس، ۱۳۹۹). در مقابل، مراجع شبه‌قضایی نهادهایی هستند که خارج از ساختار سنتی دادگستری فعالیت می‌کنند، اما به موجب قانون، صلاحیت رسیدگی به برخی اختلافات یا تخلفات خاص را دارند. این مراجع معمولاً در حوزه‌های تخصصی مانند امور اداری، مالیاتی، صنفی یا انتظامی شکل گرفته‌اند و رسیدگی آن‌ها ماهیتی اداری - قضایی دارد. به بیان دیگر، هرچند تصمیمات آن‌ها ممکن است آثار الزام‌آور داشته باشد، اما از نظر سازمانی زیرمجموعه قوه قضاییه محسوب نمی‌شوند (محمدی، ۱۴۰۴). ویژگی مهم مراجع شبه‌قضایی، ترکیب صلاحیت اداری و قضایی در آن‌هاست. این مراجع غالباً با هدف تسریع در رسیدگی و تخصصی کردن حل اختلاف ایجاد شده‌اند و تشریفات رسیدگی در آن‌ها ساده‌تر از دادگاه‌های رسمی است. با این حال، به دلیل تأثیر تصمیماتشان بر حقوق اشخاص، رعایت تضمینات

دادرسی عادلانه در آن‌ها ضروری است. پژوهش‌های تطبیقی نشان می‌دهد که شناسایی «آیین دادرسی منصفانه» در مراجع شبه‌قضایی به‌عنوان یک حق بنیادین، از تحولات مهم حقوق عمومی معاصر است (جعفرنیا اسبویی، دنکوب، و رحیمی واسکسی، ۱۴۰۳).

در این میان، دادگاه‌های غیرانتفاعی نه در زمره مراجع قضایی رسمی قرار می‌گیرند و نه الزاماً مصداق مراجع شبه‌قضایی به معنای مصطلح حقوق عمومی هستند. تفاوت اصلی آن‌ها با دادگاه‌های رسمی در مبنای ایجاد و ماهیت سازمانی است. دادگاه‌های غیرانتفاعی، برخلاف دادگاه‌های دادگستری، لزوماً بخشی از ساختار قوه قضاییه نیستند و ممکن است در قالب نهادهای مدنی یا سازمان‌های مردم‌نهاد فعالیت کنند. از سوی دیگر، برخلاف مراجع شبه‌قضایی که به موجب قانون خاص و با صلاحیت مشخص تأسیس می‌شوند، دادگاه‌های غیرانتفاعی معمولاً بر پایه توافق طرفین یا سازوکارهای داوطلبانه حل اختلاف شکل می‌گیرند و اتکای آن‌ها بیشتر بر رضایت و مشارکت اصحاب دعواست تا اقتدار حاکمیتی.

از حیث تشریفات رسیدگی نیز تفاوت‌هایی مشاهده می‌شود. دادگاه‌های رسمی ملزم به رعایت کامل آیین دادرسی مدنی یا کیفری هستند (شمس، ۱۳۹۹)، در حالی که مراجع شبه‌قضایی از آیین رسیدگی خاص و ساده‌تری تبعیت می‌کنند، هرچند باید اصول بنیادین دادرسی منصفانه را رعایت کنند (جعفرنیا اسبویی و همکاران، ۱۴۰۳). دادگاه‌های غیرانتفاعی غالباً انعطاف‌پذیرتر بوده و فرایند رسیدگی در آن‌ها کمتر رسمی و مبتنی بر سازش، میانجی‌گری یا داوری است.

از منظر جایگاه در نظام حقوق اساسی نیز تمایز آشکار است. مراجع قضایی رسمی تجلی اعمال حاکمیت قضایی‌اند و تصمیمات آن‌ها واجد اقتدار عمومی است (هاشمی، ۱۳۹۸). مراجع شبه‌قضایی نیز به موجب قانون و در چارچوب اختیارات اعطایی فعالیت می‌کنند (محمدی، ۱۴۰۴). اما دادگاه‌های غیرانتفاعی، در صورتی که خارج از ساختار رسمی حاکمیت فعالیت کنند، اقتدار خود را نه از حاکمیت، بلکه از توافق، رضایت و پذیرش اجتماعی کسب می‌کنند.

در نتیجه، تمایز دادگاه‌های غیرانتفاعی با مراجع قضایی و شبه‌قضایی را می‌توان در سه محور اصلی خلاصه کرد: نخست، مبنای ایجاد و منبع صلاحیت؛ دوم، جایگاه سازمانی در ساختار حاکمیت؛ و سوم، میزان رسمیت و تشریفات دادرسی. این تمایزها نقش مهمی در تعیین حدود اختیارات، اعتبار تصمیمات و نحوه نظارت بر این نهادها در نظام حقوقی ایران ایفا می‌کند.

مبانی نظری مشارکت نهادهای غیرانتفاعی در نظام عدالت

در دهه‌های اخیر، گسترش نقش نهادهای غیرانتفاعی در حوزه‌های مختلف حکمرانی، از جمله نظام عدالت، مورد توجه جدی پژوهشگران و سیاست‌گذاران قرار گرفته است. پیچیدگی مسائل اجتماعی، افزایش حجم دعاوی و محدودیت منابع دولتی موجب شده است که بسیاری از نظام‌های حقوقی به سمت استفاده از ظرفیت‌های جامعه مدنی و سازمان‌های غیرانتفاعی حرکت کنند. در این چارچوب، مشارکت این نهادها در فرایندهای مرتبط با عدالت، نه به‌عنوان جایگزین کامل دولت، بلکه به‌عنوان مکملی برای افزایش کارآمدی و دسترسی عمومی به خدمات حقوقی مطرح شده است.

یکی از مبانی نظری این رویکرد، نظریه «حکمرانی مشارکتی» است که بر همکاری میان دولت، بخش خصوصی و سازمان‌های غیرانتفاعی در حل مسائل عمومی تأکید می‌کند. در این چارچوب، سازمان‌های غیرانتفاعی به دلیل نزدیکی بیشتر به جامعه، انعطاف‌پذیری سازمانی و شناخت دقیق‌تر از نیازهای اجتماعی، می‌توانند نقش مهمی در ارائه خدمات عمومی ایفا کنند. مطالعات حوزه مدیریت عمومی نشان می‌دهد که این سازمان‌ها اغلب قادرند با هزینه کمتر و کارآمدی بیشتر، خدماتی را ارائه دهند که دولت به تنهایی در ارائه آن‌ها با محدودیت مواجه است (برایسن، ۱۳۹۹).

از منظر نظریه‌های مدیریت و سیاست‌گذاری عمومی نیز، سازمان‌های غیرانتفاعی بخشی از شبکه گسترده حکمرانی محسوب می‌شوند که می‌توانند در حل مسائل پیچیده اجتماعی مشارکت کنند. این سازمان‌ها با ایجاد همکاری میان بخش‌های مختلف جامعه، به تحقق منافع مشترک کمک می‌کنند. در چنین رویکردی، حل مسائل عمومی از طریق تعامل میان دولت، بازار و جامعه مدنی صورت می‌گیرد و هر یک از این بخش‌ها نقشی مکمل در تحقق اهداف اجتماعی دارند (کاتلر، ۱۳۹۹).

در حوزه حقوق و جامعه‌شناسی حقوق نیز مبانی نظری مهمی برای مشارکت نهادهای غیرانتفاعی در نظام عدالت ارائه شده است. یکی از مهم‌ترین تحلیل‌ها در این زمینه، نظریه مارک گالانتز درباره نابرابری ساختاری در دسترسی به عدالت است. گالانتز در پژوهش معروف خود نشان می‌دهد که در نظام‌های قضایی، گروه‌هایی که از منابع مالی، اطلاعاتی و سازمانی بیشتری برخوردارند، معمولاً در فرایند دادرسی موفق‌تر عمل می‌کنند. در مقابل، افراد یا گروه‌های ضعیف‌تر اجتماعی با موانع متعددی در مسیر پیگیری حقوق خود مواجه هستند (Galanter, 1974).

بر اساس این دیدگاه، مشارکت نهادهای غیرانتفاعی در حوزه عدالت می‌تواند به کاهش این نابرابری‌ها کمک کند. سازمان‌های غیرانتفاعی با ارائه خدماتی مانند مشاوره حقوقی رایگان، میانجی‌گری اجتماعی، حمایت از اقشار آسیب‌پذیر و آموزش حقوقی، نقش مهمی در توانمندسازی شهروندان برای دفاع از حقوق خود ایفا می‌کنند. از این منظر، حضور این نهادها می‌تواند تعادل بیشتری در دسترسی افراد مختلف به نظام عدالت ایجاد کند.

نظریه «دسترسی به عدالت» نیز یکی دیگر از مبانی نظری مهم در این زمینه است. این نظریه بر این نکته تأکید دارد که تحقق عدالت تنها در صورتی ممکن است که افراد بتوانند به‌طور مؤثر از نهادهای حل اختلاف و خدمات حقوقی بهره‌مند شوند. در بسیاری از جوامع، هزینه‌های بالای دادرسی، پیچیدگی فرایندهای قضایی و کمبود خدمات حقوقی عمومی موجب شده است که بخشی از شهروندان عملاً از دسترسی مؤثر به عدالت محروم شوند. در چنین شرایطی، نهادهای غیرانتفاعی می‌توانند با ارائه خدمات حقوقی عمومی و حمایت از افراد کم‌برخوردار، نقش مهمی در کاهش این شکاف ایفا کنند (Sandefur, 2008).

مبانی نظری مشارکت نهادهای غیرانتفاعی در نظام عدالت را می‌توان در سه محور اصلی خلاصه کرد: نخست، رویکردهای حکمرانی مشارکتی که بر همکاری میان دولت و جامعه مدنی تأکید دارند؛ دوم، نظریه‌های مدیریت عمومی که کارآمدی سازمان‌های غیرانتفاعی در ارائه خدمات اجتماعی را برجسته می‌کنند؛ و سوم، نظریه‌های جامعه‌شناسی حقوق و دسترسی به عدالت که بر نقش این نهادها در کاهش نابرابری‌های حقوقی تأکید دارند. بر اساس این مبانی نظری، مشارکت نهادهای غیرانتفاعی

می‌تواند به تقویت کارآمدی نظام عدالت، افزایش دسترسی شهروندان به خدمات حقوقی و کاهش شکاف‌های اجتماعی در بهره‌مندی از عدالت کمک کند.

ارتباط با عدالت ترمیمی و عدالت اجتماع محور

تحولات معاصر در نظام‌های عدالت کیفری و مدنی نشان می‌دهد که رویکردهای سنتی مبتنی بر مجازات یا رسیدگی صرف قضایی، در بسیاری از موارد پاسخگوی پیچیدگی‌های مسائل اجتماعی نیستند. در همین راستا، نظریه‌هایی مانند «عدالت ترمیمی» و «عدالت اجتماع محور» به‌عنوان رویکردهای نوین در حوزه عدالت مطرح شده‌اند. این رویکردها بر مشارکت فعال جامعه، توجه به آثار اجتماعی جرم و اختلاف، و تلاش برای ترمیم روابط آسیب‌دیده تأکید دارند. در چنین چارچوبی، نهادهایی مانند دادگاه‌های غیرانتفاعی می‌توانند نقش مهمی در تحقق این الگوهای نوین عدالت ایفا کنند.

عدالت ترمیمی بر این اصل استوار است که جرم یا اختلاف صرفاً نقض قانون نیست، بلکه آسیبی است که به افراد، روابط اجتماعی و جامعه وارد می‌شود. بنابراین، پاسخ به جرم باید در جهت ترمیم این آسیب‌ها و بازسازی روابط اجتماعی باشد. در این رویکرد، به‌جای تمرکز صرف بر مجازات مرتکب، بر مشارکت بزه‌دیده، بزه‌کار و جامعه در فرایند حل مسئله تأکید می‌شود. چنین فرایندی می‌تواند از طریق میانجی‌گری، گفت‌وگوهای ترمیمی و سایر سازوکارهای مشارکتی انجام گیرد (یوسفی‌نژاد و کریمی، ۱۴۰۳).

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های عدالت ترمیمی، تأکید بر حل‌وفصل اختلافات از طریق سازوکارهای انعطاف‌پذیر و مشارکتی است. در این چارچوب، نهادهایی که خارج از ساختار رسمی دادگاه‌ها فعالیت می‌کنند، می‌توانند نقش مؤثری در تسهیل گفت‌وگو میان طرفین و دستیابی به راه‌حل‌های توافقی داشته باشند. دادگاه‌های غیرانتفاعی نیز با توجه به ماهیت غیرسودمحور و اجتماع‌محور خود، می‌توانند بستری مناسب برای اجرای چنین رویکردهایی فراهم کنند. این نهادها با کاهش رسمیت فرایند رسیدگی و ایجاد فضای تعاملی، امکان مشارکت فعال‌تر افراد در حل اختلافات را فراهم می‌سازند.

در کنار عدالت ترمیمی، مفهوم «عدالت اجتماع محور» نیز به‌عنوان رویکردی نوین در سیاست‌های قضایی مطرح شده است. عدالت اجتماع‌محور بر این ایده استوار است که نظام عدالت باید ارتباط نزدیک‌تری با جامعه محلی برقرار کند و در حل مسائل اجتماعی نقش فعال‌تری داشته باشد. در این رویکرد، دادگاه‌ها تنها محل صدور حکم نیستند، بلکه به‌عنوان نهادهایی اجتماعی عمل می‌کنند که با همکاری نهادهای محلی، سازمان‌های مدنی و شهروندان در جهت کاهش جرم و حل اختلافات فعالیت می‌کنند.

یکی از نمونه‌های مهم اجرای این رویکرد، ایجاد «دادگاه‌های اجتماعی» یا «Community Courts» در برخی کشورهاست. این دادگاه‌ها با هدف رسیدگی سریع‌تر به جرایم و مشکلات محلی و با مشارکت نهادهای اجتماعی شکل گرفته‌اند. در این مدل، دادگاه نه تنها به موضوع حقوقی یا کیفری رسیدگی می‌کند، بلکه تلاش می‌کند با همکاری جامعه محلی، ریشه‌های اجتماعی مشکلات را نیز مورد توجه قرار دهد (Berman, 2000).

پژوهش‌ها نشان می‌دهد که چنین دادگاه‌هایی می‌توانند نقش مهمی در افزایش اعتماد عمومی به نظام عدالت و بهبود کارآمدی آن داشته باشند. در این مدل‌ها، مشارکت نهادهای اجتماعی و غیرانتفاعی یکی از عناصر اصلی محسوب می‌شود، زیرا این نهادها ارتباط نزدیک‌تری با جامعه دارند و می‌توانند در اجرای برنامه‌های حمایتی، آموزشی و ترمیمی نقش فعالی ایفا کنند (Sviridoff & Rottman, 2001).

از سوی دیگر، میانجی‌گری به عنوان یکی از مهم‌ترین ابزارهای تحقق عدالت ترمیمی و اجتماع‌محور شناخته می‌شود. میانجی‌گری با فراهم کردن بستری برای گفت‌وگو و توافق میان طرفین اختلاف، می‌تواند به کاهش تنش‌های اجتماعی و حل مسالمت‌آمیز اختلافات کمک کند. در بسیاری از نظام‌های حقوقی، استفاده از میانجی‌گری به عنوان بخشی از سیاست‌های دسترسی به عدالت مورد توجه قرار گرفته است، زیرا این روش نسبت به دادرسی رسمی، سریع‌تر، کم‌هزینه‌تر و انعطاف‌پذیرتر است (Nolan-Haley, 2001).

در مجموع، دادگاه‌های غیرانتفاعی را می‌توان در پیوند با رویکردهای عدالت ترمیمی و عدالت اجتماع‌محور تحلیل کرد. این نهادها با تأکید بر مشارکت اجتماعی، حل مسالمت‌آمیز اختلافات و توجه به آثار اجتماعی دعاوی، می‌توانند به تکمیل کارکردهای نظام قضایی کمک کنند. به‌ویژه در جوامعی که با افزایش حجم دعاوی و محدودیت منابع قضایی مواجه هستند، استفاده از ظرفیت نهادهای غیرانتفاعی در چارچوب عدالت ترمیمی و اجتماع‌محور می‌تواند گامی مؤثر در جهت ارتقای کارآمدی و انسانی‌تر شدن نظام عدالت باشد.

جایگاه نهادهای غیرانتفاعی در نظام دادرسی

در سال‌های اخیر، تحولات نظام‌های حقوقی در سراسر جهان نشان می‌دهد که دولت‌ها به‌تنهایی قادر به پاسخ‌گویی کامل به همه نیازهای مربوط به حل‌وفصل اختلافات و ارائه خدمات حقوقی نیستند. افزایش حجم پرونده‌های قضایی، پیچیدگی روابط اجتماعی و محدودیت منابع قضایی باعث شده است که توجه به نقش نهادهای مکمل در کنار دادگاه‌های رسمی افزایش یابد. در این میان، نهادهای غیرانتفاعی به عنوان بخشی از جامعه مدنی توانسته‌اند نقش مهمی در ارائه خدمات مرتبط با عدالت ایفا کنند.

نقش در حل و فصل اختلافات

یکی از مهم‌ترین کارکردهای نهادهای غیرانتفاعی در حوزه عدالت، مشارکت در فرایند حل‌وفصل اختلافات است. در بسیاری از جوامع، اختلافات میان افراد و گروه‌ها همواره بخش قابل توجهی از فعالیت نظام قضایی را به خود اختصاص می‌دهد. در چنین شرایطی، استفاده از ظرفیت نهادهای غیرانتفاعی می‌تواند به کاهش حجم دعاوی در دادگاه‌ها و تسریع در حل اختلافات کمک کند. این نهادها معمولاً با بهره‌گیری از روش‌هایی مانند میانجی‌گری، داوری و سازش، تلاش می‌کنند اختلافات را پیش از ورود به فرایند رسمی دادرسی یا در مراحل ابتدایی آن حل‌وفصل کنند.

از منظر نظری، مشارکت نهادهای غیرانتفاعی در حل اختلافات با رویکردهای نوین حکمرانی و مدیریت عمومی نیز همخوانی دارد. در این رویکردها، ارائه خدمات عمومی تنها وظیفه دولت تلقی نمی‌شود، بلکه سازمان‌های غیرانتفاعی نیز می‌توانند در کنار دولت نقش مهمی در حل مسائل اجتماعی ایفا کنند. این سازمان‌ها به دلیل انعطاف‌پذیری بیشتر، ارتباط نزدیک‌تر با جامعه و شناخت دقیق‌تر از نیازهای اجتماعی، قادرند در بسیاری از موارد راهکارهای مؤثری برای مدیریت و حل اختلافات ارائه دهند (برایسن، ۱۳۹۹).

یکی دیگر از مبانی مهم در تحلیل نقش نهادهای غیرانتفاعی در حل اختلافات، نظریه «دسترسی به عدالت» است. بر اساس این نظریه، یکی از چالش‌های اساسی نظام‌های حقوقی آن است که بسیاری از افراد به دلیل هزینه‌های بالا، پیچیدگی فرایندهای قضایی یا کمبود آگاهی حقوقی قادر به استفاده مؤثر از دادگاه‌ها نیستند. در چنین شرایطی، نهادهای غیرانتفاعی می‌توانند با ارائه خدمات حقوقی ارزان یا رایگان و همچنین با ایجاد سازوکارهای ساده‌تر برای حل اختلاف، به افزایش دسترسی شهروندان به عدالت کمک کنند (Cappelletti & Garth, 1978).

پژوهش‌های جامعه‌شناسی حقوق نیز نشان می‌دهد که بخش قابل توجهی از اختلافات اجتماعی می‌تواند از طریق روش‌های غیررسمی و مشارکتی حل و فصل شود. در این میان، سازمان‌های غیرانتفاعی به دلیل ماهیت اجتماعی و غیرسودمحور خود، ظرفیت مناسبی برای ایفای چنین نقشی دارند. این سازمان‌ها می‌توانند با فراهم کردن بستر گفت‌وگو میان طرفین اختلاف، به کاهش تنش‌ها و دستیابی به توافقات پایدار کمک کنند. همچنین حضور این نهادها در جوامع محلی باعث می‌شود که افراد راحت‌تر به آن‌ها مراجعه کنند و از خدمات آن‌ها بهره‌مند شوند (Sandefur, 2008).

از سوی دیگر، حل اختلاف از طریق نهادهای غیرانتفاعی معمولاً با سرعت بیشتر و هزینه کمتر نسبت به دادرسی رسمی همراه است. فرایندهای رسمی دادرسی به دلیل وجود تشریفات قانونی و مراحل متعدد رسیدگی ممکن است زمان‌بر باشند، در حالی که روش‌هایی مانند میانجی‌گری و سازش می‌توانند در مدت کوتاه‌تری به نتیجه برسند. این ویژگی باعث می‌شود که بسیاری از افراد ترجیح دهند پیش از مراجعه به دادگاه، از خدمات چنین نهادهایی استفاده کنند.

علاوه بر این، حل اختلاف از طریق نهادهای غیرانتفاعی می‌تواند به حفظ روابط اجتماعی میان طرفین کمک کند. در بسیاری از اختلافات، به‌ویژه اختلافات خانوادگی، محلی یا تجاری، ادامه روابط میان طرفین اهمیت زیادی دارد. در چنین مواردی، روش‌های مبتنی بر گفت‌وگو و توافق می‌توانند نسبت به تصمیمات قضایی الزام‌آور نتایج پایدارتری ایجاد کنند.

نهادهای غیرانتفاعی با فراهم کردن سازوکارهای انعطاف‌پذیر و مشارکتی برای حل اختلافات، می‌توانند نقش مکمل مهمی در کنار دادگاه‌های رسمی ایفا کنند. این نهادها با کاهش هزینه‌ها، تسریع در حل دعاوی و افزایش دسترسی شهروندان به خدمات حقوقی، به ارتقای کارآمدی نظام دادرسی و تقویت اعتماد عمومی به نظام عدالت کمک می‌کنند.

کارکرد میانجی‌گری و داوری

یکی از مهم‌ترین حوزه‌هایی که نهادهای غیرانتفاعی می‌توانند در آن نقش مؤثری ایفا کنند، توسعه و اجرای سازوکارهای جایگزین حل اختلاف، به‌ویژه میانجی‌گری و داوری است. این روش‌ها به‌عنوان ابزارهای مهم کاهش بار دادگاه‌ها و تسهیل حل اختلافات، در بسیاری از نظام‌های حقوقی مورد توجه قرار گرفته‌اند. در چارچوب این سازوکارها، طرفین اختلاف به جای مراجعه مستقیم به دادگاه و طی مراحل طولانی دادرسی، تلاش می‌کنند با کمک شخص یا نهادهای بی‌طرف، اختلاف خود را از طریق گفت‌وگو، توافق یا صدور رأی داوری حل‌وفصل کنند.

میانجی‌گری یکی از مهم‌ترین روش‌های حل اختلاف مبتنی بر توافق است که در آن شخص ثالثی بی‌طرف، بدون داشتن اختیار صدور حکم، به طرفین کمک می‌کند تا از طریق گفت‌وگو و تعامل به راه‌حلی مشترک دست یابند. هدف اصلی میانجی‌گری ایجاد فضایی برای تبادل نظر، کاهش تنش‌ها و یافتن راه‌حلی است که برای هر دو طرف قابل قبول باشد. در این روش، نقش میانجی بیشتر تسهیل‌کننده است و تصمیم نهایی بر عهده خود طرفین قرار دارد. به همین دلیل، میانجی‌گری معمولاً در اختلافاتی که ادامه روابط میان طرفین اهمیت دارد، مانند اختلافات خانوادگی، تجاری یا محلی، کاربرد گسترده‌ای دارد (عبدلی، ۱۳۹۹).

در مقابل، داوری روشی است که در آن طرفین اختلاف با توافق یکدیگر رسیدگی به دعوا را به شخص یا اشخاصی به‌عنوان داور واگذار می‌کنند و داور پس از بررسی موضوع، رأیی صادر می‌کند که برای طرفین الزام‌آور است. داوری در بسیاری از موارد می‌تواند جایگزین مؤثری برای رسیدگی قضایی باشد، زیرا فرایند آن نسبت به دادرسی رسمی انعطاف‌پذیرتر است و طرفین می‌توانند در تعیین قواعد رسیدگی، انتخاب داور و نحوه اداره فرایند نقش بیشتری داشته باشند (حسینی‌نژاد، ۱۳۹۶).

نهادهای غیرانتفاعی می‌توانند بستر مناسبی برای توسعه این روش‌ها فراهم کنند. بسیاری از سازمان‌های غیرانتفاعی فعال در حوزه عدالت با ایجاد مراکز میانجی‌گری و داوری تلاش می‌کنند اختلافات را پیش از ورود به دادگاه حل‌وفصل کنند. این نهادها معمولاً با بهره‌گیری از متخصصان حقوقی، کارشناسان اجتماعی و میانجی‌های آموزش‌دیده، خدماتی ارائه می‌دهند که هم از نظر هزینه مقرون‌به‌صرفه‌تر است و هم از نظر زمانی سریع‌تر از فرایندهای رسمی دادرسی انجام می‌شود.

از منظر نظری نیز میانجی‌گری و داوری بخشی از رویکرد گسترده‌تر «حل‌وفصل جایگزین اختلافات» محسوب می‌شوند که هدف آن ایجاد سازوکارهای متنوع برای مدیریت اختلافات در جامعه است. در این چارچوب، تأکید بر آن است که همه اختلافات الزاماً نیازمند رسیدگی قضایی رسمی نیستند و در بسیاری از موارد می‌توان با استفاده از روش‌های مشارکتی و توافقی به نتایج مناسب‌تری دست یافت. این دیدگاه بر نقش فعال طرفین اختلاف در فرایند حل مسئله تأکید دارد و تلاش می‌کند فرایند رسیدگی را از حالت کاملاً قضایی به سمت مشارکت اجتماعی سوق دهد (Menkel-Meadow, 1997).

با وجود مزایای متعدد این روش‌ها، استفاده از داوری و میانجی‌گری با چالش‌هایی نیز همراه است. یکی از مهم‌ترین دغدغه‌ها، تضمین رعایت حقوق طرفین و جلوگیری از سوءاستفاده احتمالی در فرایندهای غیررسمی است. برخی پژوهشگران معتقدند که گسترش داوری خصوصی ممکن است در برخی موارد

به نوعی خصوصی‌سازی فرایند عدالت منجر شود و نظارت عمومی بر فرایند حل اختلاف را کاهش دهد (Sternlight, 2000). به همین دلیل، بسیاری از نظام‌های حقوقی تلاش کرده‌اند با وضع مقررات مشخص، چارچوبی قانونی برای فعالیت مراکز داوری و میانجی‌گری ایجاد کنند. در نظام حقوقی ایران نیز استفاده از داوری و میانجی‌گری به‌عنوان روش‌های مکمل دادرسی رسمی مورد توجه قرار گرفته است. قوانین مختلف، از جمله مقررات مربوط به داوری در قانون آیین دادرسی مدنی، امکان ارجاع اختلافات به داوری را پیش‌بینی کرده‌اند. با این حال، توسعه کامل این سازوکارها همچنان با چالش‌هایی مانند کمبود نهادهای تخصصی، ضعف فرهنگ استفاده از روش‌های جایگزین حل اختلاف و محدودیت‌های ساختاری مواجه است (مطیع و همکاران، ۱۴۰۴). در مجموع، میانجی‌گری و داوری به‌عنوان دو ابزار مهم در مدیریت اختلافات می‌توانند نقش مؤثری در افزایش کارآمدی نظام عدالت ایفا کنند. نهادهای غیرانتفاعی با ایجاد مراکز تخصصی در این حوزه و ترویج فرهنگ حل مسالمت‌آمیز اختلافات، قادرند به کاهش حجم پرونده‌های قضایی، تسریع در حل دعاوی و تقویت مشارکت اجتماعی در فرایند عدالت کمک کنند.

تأثیر بر دسترسی به عدالت

یکی از مهم‌ترین مباحث در مطالعات معاصر حقوقی، مفهوم «دسترسی به عدالت» است. این مفهوم بیانگر آن است که صرف وجود قوانین و دادگاه‌ها برای تحقق عدالت کافی نیست، بلکه افراد باید بتوانند به‌طور واقعی و مؤثر از سازوکارهای حقوقی برای دفاع از حقوق خود استفاده کنند. در بسیاری از نظام‌های حقوقی، موانعی مانند هزینه‌های بالای دادرسی، پیچیدگی فرایندهای قضایی، طولانی بودن رسیدگی‌ها و کمبود آگاهی حقوقی موجب می‌شود که بخش قابل توجهی از شهروندان نتوانند به‌طور کامل از نظام عدالت بهره‌مند شوند. در چنین شرایطی، نهادهای غیرانتفاعی می‌توانند نقش مهمی در کاهش این موانع و افزایش دسترسی عمومی به عدالت ایفا کنند.

مطالعات کلاسیک در حوزه دسترسی به عدالت نشان می‌دهد که نظام‌های حقوقی در طول زمان تلاش کرده‌اند با ایجاد سازوکارهای جدید، امکان استفاده گسترده‌تر از خدمات حقوقی را برای شهروندان فراهم کنند. یکی از مهم‌ترین تحولات در این زمینه، توجه به نقش نهادهای اجتماعی و غیرانتفاعی در ارائه خدمات حقوقی بوده است. این نهادها می‌توانند با ارائه خدماتی مانند مشاوره حقوقی رایگان، راهنمایی حقوقی، میانجی‌گری و حمایت از افراد کم‌برخوردار، به کاهش شکاف میان حقوق قانونی و امکان عملی استفاده از آن‌ها کمک کنند (Cappelletti & Garth, 1978).

از منظر جامعه‌شناسی حقوق نیز دسترسی به عدالت به‌شدت تحت تأثیر ساختارهای اجتماعی و اقتصادی قرار دارد. پژوهش‌های انجام‌شده نشان می‌دهد که افراد و گروه‌هایی که از منابع مالی، اطلاعاتی و سازمانی بیشتری برخوردارند، معمولاً در پیگیری دعاوی و استفاده از خدمات حقوقی موفق‌تر هستند. در مقابل، اقشار کم‌درآمد یا آسیب‌پذیر اجتماعی با موانع بیشتری در مسیر مراجعه به دادگاه‌ها مواجه می‌شوند. این وضعیت می‌تواند به نوعی نابرابری ساختاری در نظام عدالت منجر شود (Galanter, 1974).

در چنین شرایطی، حضور نهادهای غیرانتفاعی در حوزه خدمات حقوقی می‌تواند به کاهش این نابرابری‌ها کمک کند. این نهادها معمولاً با هدف حمایت از منافع عمومی فعالیت می‌کنند و بخش قابل توجهی از خدمات خود را به گروه‌هایی ارائه می‌دهند که دسترسی محدودی به وکلا یا خدمات حقوقی دارند. به عنوان مثال، بسیاری از سازمان‌های غیرانتفاعی برنامه‌هایی برای ارائه مشاوره حقوقی رایگان، آموزش حقوق شهروندی و حمایت از افراد در فرایندهای قضایی اجرا می‌کنند. این اقدامات می‌تواند آگاهی حقوقی شهروندان را افزایش داده و آن‌ها را در استفاده مؤثر از نظام عدالت توانمند سازد (Sandefur, 2008).

از سوی دیگر، نهادهای غیرانتفاعی می‌توانند به ساده‌تر شدن فرایندهای حل اختلاف کمک کنند. بسیاری از اختلافات اجتماعی الزاماً نیازمند رسیدگی رسمی در دادگاه نیستند و می‌توان آن‌ها را از طریق سازوکارهایی مانند میانجی‌گری، داوری یا سازش حل و فصل کرد. سازمان‌های غیرانتفاعی با ایجاد مراکز میانجی‌گری و ارائه خدمات حل اختلاف، امکان دسترسی سریع‌تر و کم‌هزینه‌تر به راه‌حل‌های حقوقی را فراهم می‌کنند. این امر می‌تواند از ورود بسیاری از دعاوی به دادگاه‌ها جلوگیری کرده و در عین حال حقوق طرفین را نیز تأمین کند.

همچنین، نهادهای غیرانتفاعی می‌توانند به عنوان واسطه‌ای میان جامعه و نظام قضایی عمل کنند. این سازمان‌ها اغلب ارتباط نزدیکی با جوامع محلی دارند و به همین دلیل بهتر می‌توانند مشکلات حقوقی افراد را شناسایی کرده و آن‌ها را به مسیرهای مناسب برای حل اختلاف هدایت کنند. چنین نقشی به‌ویژه برای افرادی که آشنایی کمی با نظام حقوقی دارند یا از مراجعه مستقیم به دادگاه‌ها اجتناب می‌کنند، اهمیت زیادی دارد.

مشارکت نهادهای غیرانتفاعی در حوزه عدالت می‌تواند تأثیر قابل توجهی بر افزایش دسترسی شهروندان به خدمات حقوقی داشته باشد. این نهادها با ارائه خدمات حمایتی، کاهش هزینه‌های دسترسی به عدالت، افزایش آگاهی حقوقی و توسعه روش‌های جایگزین حل اختلاف، به تکمیل کارکردهای نظام قضایی کمک می‌کنند. به همین دلیل، بسیاری از پژوهشگران بر این باورند که تقویت نقش نهادهای غیرانتفاعی می‌تواند گامی مؤثر در جهت تحقق عدالت فراگیر و کاهش نابرابری‌های موجود در دسترسی به نظام عدالت باشد.

بررسی تطبیقی

تحلیل تطبیقی تجربه سایر نظام‌های حقوقی می‌تواند درک دقیق‌تری از جایگاه و کارکرد دادگاه‌های غیرانتفاعی در نظام عدالت قضایی ایران فراهم کند. بسیاری از کشورها در دهه‌های اخیر با چالش‌هایی نظیر افزایش حجم پرونده‌ها، طولانی شدن فرایند رسیدگی و نارضایتی عمومی از نظام قضایی مواجه بوده‌اند و در پاسخ، به اصلاحات ساختاری و توسعه سازوکارهای نوین حل اختلاف روی آورده‌اند. در این میان، شکل‌گیری دادگاه‌های اجتماع‌محور، گسترش داوری و میانجی‌گری، و تقویت نقش نهادهای مدنی از جمله مهم‌ترین تحولات بوده است. بررسی تجربه ایالات متحده، انگلستان و برخی دیگر از کشورها نشان می‌دهد که مشارکت نهادهای غیرانتفاعی و استفاده از سازوکارهای انعطاف‌پذیر، می‌تواند به افزایش کارآمدی نظام عدالت و بهبود دسترسی شهروندان به خدمات حقوقی کمک کند. مطالعه این

تجربیات تطبیقی، ضمن روشن ساختن نقاط قوت و ضعف هر الگو، امکان بهره‌گیری از راهکارهای موفق و پرهیز از کاستی‌های احتمالی را در مسیر سیاست‌گذاری حقوقی فراهم می‌سازد.

ایالات متحده

ایالات متحده از جمله کشورهایی است که در دهه‌های اخیر تجربه گسترده‌ای در توسعه دادگاه‌های اجتماع‌محور و سازوکارهای نوین حل اختلاف داشته است. یکی از شاخص‌ترین نمونه‌ها در این زمینه، «دادگاه‌های جامعه‌محور (Community Courts)» هستند که نخستین بار در دهه ۱۹۹۰ در شهر نیویورک شکل گرفتند. هدف اصلی این دادگاه‌ها پاسخ‌گویی مؤثرتر به جرایم خرد و مشکلات محلی از طریق ترکیب رسیدگی قضایی با خدمات اجتماعی بود. به جای تمرکز صرف بر مجازات، این دادگاه‌ها تلاش کردند با درگیر کردن جامعه محلی و ارائه خدمات حمایتی، به ریشه‌های بروز رفتارهای مجرمانه بپردازند (Berman, 2000).

ویژگی مهم دادگاه‌های جامعه‌محور، رویکرد مسئله‌محور آنهاست. در این الگو، قاضی، دادستان، وکلای مدافع و نهادهای اجتماعی در تعامل با یکدیگر تلاش می‌کنند راه‌حلهایی متناسب با شرایط خاص هر پرونده ارائه دهند. به عنوان مثال، در مواجهه با جرایم ناشی از اعتیاد یا بیکاری، دادگاه علاوه بر صدور حکم، فرد را به برنامه‌های درمانی یا آموزشی ارجاع می‌دهد. این مدل به تدریج در سایر ایالت‌ها نیز گسترش یافت و به عنوان الگویی نوآورانه در مدیریت پرونده‌های شهری شناخته شد (Berman & Feinblatt, 2005).

از منظر ساختاری، این تحولات با تغییر در نقش قضات نیز همراه بوده است. در نظام سنتی، قاضی عمدتاً نقش داور بی‌طرفی را ایفا می‌کرد که بر اساس ادله و استدلال‌های طرفین تصمیم می‌گیرد. اما در چارچوب دادگاه‌های نوین و مدیریتی، نقش قاضی فعال‌تر شده و به سمت مدیریت پرونده و هدایت فرایند حل اختلاف سوق یافته است. این تحول در ادبیات حقوقی آمریکا با عنوان «قضات مدیریتی» مورد بحث قرار گرفته است؛ رویکردی که بر کارآمدسازی دادرسی و کاهش اطاله رسیدگی تأکید دارد (Resnik, 1982).

با این حال، تجربه ایالات متحده خالی از نقد نبوده است. برخی صاحب‌نظران معتقدند که افزایش اختیارات مدیریتی قضات و توسعه سازوکارهای غیررسمی ممکن است به کاهش شفافیت و تضعیف برخی تضمین‌های آیین دادرسی بینجامد. همچنین، پرسش‌هایی درباره میزان اثربخشی بلندمدت این دادگاه‌ها در کاهش جرم یا اصلاح رفتار مطرح شده است.

با وجود این چالش‌ها، تجربه آمریکا نشان می‌دهد که ترکیب سازوکارهای قضایی با مشارکت نهادهای اجتماعی و غیرانتفاعی می‌تواند به افزایش کارآمدی نظام عدالت کمک کند. دادگاه‌های جامعه‌محور با ایجاد پیوند میان دستگاه قضایی و جامعه محلی، نمونه‌ای از هم‌افزایی میان نهادهای رسمی و مدنی در جهت تحقق عدالت کارآمدتر محسوب می‌شوند.

انگلستان

در نظام حقوقی انگلستان، تحولات مرتبط با حل اختلافات و مراجع غیرقضایی در چارچوب اصلاحات گسترده‌تری در ساختار عدالت اداری و مدنی شکل گرفته است. یکی از ویژگی‌های بارز این نظام، توسعه «مراجع شبه‌قضایی» و سازوکارهای تخصصی برای رسیدگی به اختلافات در حوزه‌های خاص است. این مراجع اگرچه بخشی از ساختار سنتی دادگستری محسوب نمی‌شوند، اما با برخورداری از صلاحیت قانونی و رعایت اصول دادرسی منصفانه، نقش مهمی در حل اختلافات ایفا می‌کنند (جعفرنیا اسبویی و همکاران، ۱۴۰۳).

در انگلستان، نظام «Tribunal» ها نمونه بارزی از این مراجع است. این نهادها برای رسیدگی به موضوعاتی مانند تأمین اجتماعی، مالیات، مهاجرت و روابط کار ایجاد شده‌اند و با ساختاری تخصصی و تشریفات ساده‌تر نسبت به دادگاه‌های عمومی فعالیت می‌کنند. هدف از ایجاد این مراجع، تسهیل دسترسی شهروندان به عدالت و کاهش پیچیدگی‌های فرایند قضایی بوده است.

همچنین، در حوزه داوری و حل‌وفصل خصوصی اختلافات، انگلستان یکی از پیشگامان توسعه چارچوب‌های حقوقی منسجم محسوب می‌شود. قوانین مرتبط با داوری و رویه‌های قضایی این کشور تلاش کرده‌اند تعادلی میان صلاحیت دادگاه‌ها و استقلال نهاد داوری برقرار کنند. در این چارچوب، تعارض صلاحیت میان دادگاه و داوری با رویکردی مبتنی بر احترام به توافق طرفین و کارآمدی رسیدگی حل‌وفصل می‌شود (رحمتی‌فر و همکاران، ۱۴۰۴).

تجربه انگلستان نشان می‌دهد که می‌توان با ایجاد مراجع تخصصی و تقویت سازوکارهای جایگزین حل اختلاف، بخشی از بار دادگاه‌های عمومی را کاهش داد و در عین حال اصول بنیادین دادرسی منصفانه را حفظ کرد. این رویکرد، نمونه‌ای از تلفیق کارآمدی و تضمین‌های حقوقی در ساختار عدالت است.

سایر کشورها

در سطح بین‌المللی، بسیاری از کشورها با هدف افزایش کارآمدی نظام قضایی و بهبود عملکرد دادگاه‌ها، به اصلاحات ساختاری و مدیریتی روی آورده‌اند. مطالعات تطبیقی نشان می‌دهد که کارایی دادگاه‌ها، مدت زمان رسیدگی و هزینه‌های دادرسی از جمله شاخص‌های اصلی ارزیابی عملکرد نظام‌های قضایی در جهان هستند. بهبود این شاخص‌ها اغلب از طریق اصلاح مدیریت پرونده‌ها، استفاده از فناوری و توسعه روش‌های جایگزین حل اختلاف دنبال شده است (Dakolias, 1999).

یکی از مهم‌ترین روندهای جهانی، گسترش میانجی‌گری به‌عنوان ابزاری برای افزایش دسترسی به عدالت است. در بسیاری از کشورها، میانجی‌گری به‌صورت نهادی و در چارچوب قوانین مشخص توسعه یافته و به شهروندان این امکان را داده است که اختلافات خود را خارج از دادگاه و با هزینه کمتر حل‌وفصل کنند. این روند نه تنها به کاهش بار دادگاه‌ها کمک کرده، بلکه موجب افزایش رضایت طرفین از نتایج حاصل شده است (Nolan-Haley, 2001).

در برخی نظام‌های حقوقی اروپایی و آسیایی نیز نهادهای غیرانتفاعی و سازمان‌های مدنی نقش فعالی در ارائه خدمات میانجی‌گری، مشاوره حقوقی و حمایت از اقشار آسیب‌پذیر ایفا می‌کنند. این مشارکت

نشان‌دهنده حرکت از مدل صرفاً دولتی عدالت به سمت الگوی مشارکتی است که در آن جامعه مدنی نیز در تحقق عدالت سهیم است.

در مجموع، تجربه سایر کشورها بیانگر آن است که تقویت سازوکارهای جایگزین، بهبود مدیریت قضایی و مشارکت نهادهای اجتماعی می‌تواند به افزایش کارآمدی و دسترسی به عدالت منجر شود. بهره‌گیری هوشمندانه از این تجربیات می‌تواند برای نظام حقوقی ایران در مسیر توسعه دادگاه‌های غیرانتفاعی و نهادهای مکمل قضایی الهام‌بخش باشد.

جایگاه در نظام حقوقی ایران

بررسی امکان شکل‌گیری و فعالیت دادگاه‌های غیرانتفاعی در ایران مستلزم تحلیل جایگاه آن‌ها در چارچوب نظام حقوقی کشور است. نظام حقوقی ایران بر پایه قانون اساسی و مجموعه‌ای از قوانین عادی شکل گرفته است که ساختار قوه قضاییه، صلاحیت دادگاه‌ها و نحوه رسیدگی به دعاوی را تعیین می‌کنند. در این چارچوب، دادگاه‌ها به‌عنوان مراجع رسمی رسیدگی به اختلافات شناخته می‌شوند و اصولی مانند قانونی بودن صلاحیت قضایی، دادرسی منصفانه و الزام‌آور بودن آرای قضایی از مهم‌ترین ویژگی‌های آن‌ها محسوب می‌شود.

با وجود این ساختار رسمی، در نظام حقوقی ایران نهادهایی نیز وجود دارند که خارج از چارچوب دادگاه‌های عمومی فعالیت می‌کنند و در رسیدگی به برخی اختلافات نقش دارند. این نهادها که در ادبیات حقوقی با عنوان «مراجع شبه‌قضایی» شناخته می‌شوند، در حوزه‌هایی خاص مانند امور اداری، صنفی یا تخصصی به حل‌وفصل اختلافات می‌پردازند. وجود این مراجع نشان می‌دهد که نظام حقوقی ایران نیز به‌نوعی تنوع در سازوکارهای رسیدگی و حل اختلاف را پذیرفته است.

از سوی دیگر، در سال‌های اخیر توجه بیشتری به سازوکارهای جایگزین حل اختلاف مانند داوری، میانجی‌گری و شوراهای حل اختلاف شده است. این روند نشان‌دهنده تلاش برای کاهش بار دادگاه‌ها و افزایش کارآمدی نظام عدالت است. در چنین فضایی، بررسی ظرفیت‌های حقوقی موجود برای مشارکت نهادهای غیرانتفاعی در فرایند حل اختلاف اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند.

مطالعه مبانی قانونی و ساختار مراجع شبه‌قضایی در ایران می‌تواند نشان دهد که تا چه اندازه امکان بهره‌گیری از نهادهای غیرانتفاعی در حوزه عدالت وجود دارد. همچنین این بررسی می‌تواند نقاط قوت و محدودیت‌های نظام حقوقی ایران را در پذیرش سازوکارهای نوین حل اختلاف روشن سازد و زمینه را برای ارائه پیشنهادها و اصلاحی فراهم کند.

مبانی قانونی

در نظام حقوقی ایران، مبانی فعالیت نهادهای قضایی و سازوکارهای رسیدگی به اختلافات در درجه نخست در قانون اساسی و سپس در قوانین عادی مانند قوانین آیین دادرسی مدنی و کیفری تعیین شده است. این قوانین چارچوب کلی سازمان قضایی کشور، صلاحیت دادگاه‌ها و اصول بنیادین دادرسی را مشخص می‌کنند. از این رو، بررسی جایگاه دادگاه‌های غیرانتفاعی در ایران مستلزم تحلیل این مبانی قانونی و ارزیابی ظرفیت‌های موجود در آن‌هاست.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران قوه قضاییه را به عنوان یکی از قوای سه گانه کشور معرفی کرده و وظایفی مانند رسیدگی به تظلمات و شکایات، احیای حقوق عامه و گسترش عدالت را بر عهده آن قرار داده است. بر اساس این قانون، دادگاه‌ها مرجع رسمی رسیدگی به دعاوی و اختلافات هستند و صدور حکم در امور قضایی در صلاحیت آن‌ها قرار دارد. این اصل نشان می‌دهد که نظام حقوقی ایران بر وجود یک ساختار قضایی متمرکز برای حل اختلافات تأکید دارد (هاشمی، ۱۳۹۸).

در کنار این چارچوب کلی، قوانین آیین دادرسی نیز نقش مهمی در تعیین نحوه رسیدگی به دعاوی دارند. قانون آیین دادرسی مدنی، قواعد مربوط به رسیدگی به دعاوی حقوقی، تشریفات دادرسی، صلاحیت دادگاه‌ها و نحوه اجرای احکام را مشخص می‌کند. این قانون با هدف تضمین دادرسی منصفانه و حفظ حقوق طرفین دعوا، مجموعه‌ای از اصول و تشریفات را برای رسیدگی قضایی پیش‌بینی کرده است (شمس، ۱۳۹۹).

در حوزه دعاوی کیفری نیز قانون آیین دادرسی کیفری چارچوب رسیدگی به جرایم و تعقیب متهمان را تعیین می‌کند. این قانون با تأکید بر اصولی مانند رعایت حقوق متهم، اصل برائت و لزوم رسیدگی عادلانه، تلاش کرده است فرایند رسیدگی کیفری را در چارچوبی منظم و قانونمند قرار دهد. همچنین در برخی موارد، امکان استفاده از سازوکارهایی مانند میانجی‌گری یا سازش در جرایم خاص پیش‌بینی شده است که نشان‌دهنده توجه قانون‌گذار به روش‌های جایگزین حل اختلاف است (آشوری، ۱۳۹۷).

در آثار برخی حقوق‌دانان نیز به نقش سازوکارهای جایگزین در تکمیل نظام عدالت اشاره شده است. به عنوان مثال، در تحلیل‌های مربوط به آیین دادرسی کیفری تأکید شده است که استفاده از روش‌هایی مانند داوری یا میانجی‌گری می‌تواند در برخی اختلافات به حل سریع‌تر و کم‌هزینه‌تر دعاوی کمک کند و در عین حال از تراکم پرونده‌ها در دادگاه‌ها بکاهد (آخوندی، ۱۳۹۶).

با توجه به این مبانی قانونی، می‌توان گفت که هرچند نظام حقوقی ایران دادگاه‌ها را به عنوان مراجع اصلی رسیدگی به دعاوی شناخته است، اما در عین حال ظرفیت‌هایی برای استفاده از سازوکارهای مکمل نیز وجود دارد. توسعه نهادهای غیرانتفاعی در حوزه حل اختلاف می‌تواند در چارچوب همین ظرفیت‌ها و با رعایت اصول قانونی صورت گیرد. به ویژه اگر این نهادها در قالب مراکز میانجی‌گری، داوری یا خدمات حقوقی عمومی فعالیت کنند، می‌توانند به عنوان نهادی مکمل در کنار دستگاه قضایی نقش آفرینی کنند.

مراجع شبه قضایی

در کنار دادگاه‌های رسمی، نظام حقوقی ایران دارای نهادهایی است که اگرچه بخشی از ساختار سنتی قوه قضاییه محسوب نمی‌شوند، اما در حوزه‌های خاص به حل و فصل اختلافات می‌پردازند. این نهادها که در ادبیات حقوقی با عنوان «مراجع شبه قضایی» شناخته می‌شوند، به موجب قوانین خاص ایجاد شده‌اند و دارای صلاحیت رسیدگی به موضوعات معینی هستند. وجود این مراجع نشان‌دهنده آن است که نظام حقوقی ایران در کنار دادگاه‌های رسمی، سازوکارهای متنوعی برای حل اختلافات پیش‌بینی کرده است.

مراجع شبه‌قضایی معمولاً در حوزه‌هایی فعالیت می‌کنند که نیازمند تخصص یا رسیدگی سریع‌تر هستند. به‌عنوان مثال، در برخی حوزه‌های اداری، صنفی یا اقتصادی نهادهایی ایجاد شده‌اند که به اختلافات میان اشخاص یا میان اشخاص و نهادهای دولتی رسیدگی می‌کنند. این مراجع غالباً از تشریفات ساده‌تری نسبت به دادگاه‌های عمومی برخوردارند و به همین دلیل می‌توانند در مدت زمان کوتاه‌تری به دعاوی رسیدگی کنند (محمدی، ۱۴۰۴).

یکی از ویژگی‌های مهم مراجع شبه‌قضایی، ترکیب عناصر اداری و قضایی در ساختار آن‌هاست. این نهادها از یک سو دارای صلاحیت قانونی برای رسیدگی به اختلافات هستند و از سوی دیگر، به دلیل ارتباط با حوزه‌های تخصصی، از کارشناسان و متخصصان آن حوزه بهره می‌برند. چنین ساختاری می‌تواند موجب افزایش دقت و کارآمدی در رسیدگی به دعاوی تخصصی شود (فاطمیان و آشتیان، ۱۴۰۲).

با این حال، فعالیت این مراجع باید در چارچوب اصول دادرسی منصفانه صورت گیرد. یکی از مهم‌ترین این اصول، لزوم مستدل بودن آرای صادره است. بر اساس این اصل، تصمیمات مراجع شبه‌قضایی باید بر مبنای استدلال حقوقی و با بیان دلایل روشن صادر شوند تا امکان نظارت و ارزیابی آن‌ها فراهم باشد. رعایت این اصل به افزایش شفافیت و اعتماد عمومی به این مراجع کمک می‌کند (حاجی‌پور و همکاران، ۱۴۰۳).

از منظر تحلیل حقوقی، وجود مراجع شبه‌قضایی نشان می‌دهد که نظام عدالت می‌تواند از الگوهای متنوعی برای رسیدگی به اختلافات استفاده کند. این مراجع با کاهش حجم پرونده‌های دادگاه‌های عمومی و ارائه رسیدگی تخصصی، نقش مکملی در نظام عدالت ایفا می‌کنند. به همین دلیل، برخی پژوهشگران معتقدند که تقویت و سامان‌دهی این مراجع می‌تواند به افزایش کارآمدی نظام قضایی کمک کند.

در ارتباط با موضوع دادگاه‌های غیرانتفاعی نیز تجربه مراجع شبه‌قضایی در ایران اهمیت زیادی دارد. این مراجع نشان می‌دهند که امکان ایجاد نهادهایی خارج از ساختار سنتی دادگاه‌ها برای رسیدگی به اختلافات وجود دارد، مشروط بر آنکه فعالیت آن‌ها بر اساس قانون و با رعایت اصول دادرسی منصفانه صورت گیرد. از این رو، مطالعه ساختار و عملکرد مراجع شبه‌قضایی می‌تواند زمینه‌ای مناسب برای بررسی امکان توسعه نهادهای غیرانتفاعی در حوزه عدالت فراهم سازد.

کارکردها

نهادهای غیرانتفاعی فعال در حوزه حل‌وفصل اختلاف در سال‌های اخیر به‌عنوان یکی از ابزارهای مکمل نظام عدالت قضایی مورد توجه قرار گرفته‌اند. این نهادها با بهره‌گیری از روش‌های انعطاف‌پذیرتر و مشارکتی‌تر تلاش می‌کنند اختلافات را پیش از ورود به فرایند رسمی دادرسی یا در کنار آن مدیریت و حل‌وفصل کنند. اهمیت این نهادها زمانی بیشتر آشکار می‌شود که نظام‌های قضایی با چالش‌هایی همچون افزایش حجم پرونده‌ها، طولانی شدن زمان رسیدگی و افزایش هزینه‌های دادرسی مواجه باشند.

در چنین شرایطی، سازوکارهایی مانند میانجی‌گری، داوری و سایر روش‌های توافق‌محور می‌توانند نقش مؤثری در بهبود کارآمدی نظام عدالت ایفا کنند. این روش‌ها با تأکید بر گفت‌وگو، سازش و مشارکت فعال طرفین، امکان حل سریع‌تر و کم‌هزینه‌تر بسیاری از اختلافات را فراهم می‌آورند. افزون بر این، مشارکت نهادهای غیرانتفاعی در ارائه خدمات حل اختلاف می‌تواند به گسترش دسترسی شهروندان به عدالت نیز کمک کند.

کاهش حجم پرونده‌ها

یکی از مهم‌ترین چالش‌های نظام‌های قضایی معاصر، افزایش مداوم حجم پرونده‌ها و تراکم دعاوی در دادگاه‌هاست. رشد جمعیت، پیچیده‌تر شدن روابط اجتماعی و اقتصادی، و افزایش آگاهی شهروندان از حقوق خود موجب شده است که شمار دعاوی مطرح‌شده در محاکم به‌طور قابل توجهی افزایش یابد. این وضعیت در بسیاری از کشورها به اطاله دادرسی، افزایش هزینه‌های رسیدگی و کاهش کارآمدی نظام قضایی منجر شده است. در چنین شرایطی، توسعه سازوکارهای جایگزین حل اختلاف و مشارکت نهادهای غیرانتفاعی در مدیریت اختلافات می‌تواند نقش مهمی در کاهش بار قضایی ایفا کند. یکی از مهم‌ترین ابزارها در این زمینه، میانجی‌گری است. میانجی‌گری فرایندی است که در آن شخص یا نهادی بی‌طرف تلاش می‌کند از طریق گفت‌وگو و تعامل میان طرفین، زمینه دستیابی به توافق را فراهم کند. استفاده از میانجی‌گری به‌ویژه در اختلافات کم‌اهمیت یا جرایم خفیف می‌تواند از ورود بسیاری از پرونده‌ها به دادگاه جلوگیری کند. این امر نه تنها موجب کاهش تعداد پرونده‌های قضایی می‌شود، بلکه امکان رسیدگی دقیق‌تر دادگاه‌ها به پرونده‌های مهم‌تر را نیز فراهم می‌سازد (ملکی گلین بلاغی، ۱۴۰۴).

در حوزه حقوق کیفری نیز میانجی‌گری می‌تواند نقش مؤثری در حل و فصل اختلافات ایفا کند. در بسیاری از موارد، اختلافات ناشی از جرایم سبک یا تعارضات اجتماعی را می‌توان از طریق گفت‌وگو و سازش میان طرفین حل کرد، بدون آنکه نیاز به طی کامل فرایند دادرسی کیفری باشد. استفاده از این روش علاوه بر کاهش بار پرونده‌های کیفری، می‌تواند به ترمیم روابط اجتماعی و کاهش تنش‌های ناشی از جرم نیز کمک کند. از این رو، میانجی‌گری به‌عنوان یکی از ابزارهای مهم عدالت ترمیمی مورد توجه قرار گرفته است (شعبانی، ۱۴۰۴).

در بسیاری از کشورها، نهادهای غیرانتفاعی نقش مهمی در اجرای برنامه‌های میانجی‌گری و حل اختلاف ایفا می‌کنند. این نهادها با ایجاد مراکز میانجی‌گری و ارائه خدمات مشاوره حقوقی، تلاش می‌کنند اختلافات را پیش از ورود به دادگاه حل و فصل کنند. چنین رویکردی موجب می‌شود بخش قابل توجهی از دعاوی در مراحل ابتدایی حل شده و از ارجاع آن‌ها به محاکم جلوگیری شود. تجربه برخی کشورها نشان می‌دهد که ایجاد دادگاه‌های اجتماع‌محور نیز می‌تواند در کاهش بار قضایی مؤثر باشد. این دادگاه‌ها با تمرکز بر حل مشکلات محلی و استفاده از همکاری نهادهای اجتماعی، تلاش می‌کنند به اختلافات به‌صورت سریع و کارآمد رسیدگی کنند. در این الگو، علاوه بر رسیدگی قضایی، از چنین برنامه‌های اجتماعی و خدمات حمایتی نیز برای حل ریشه‌ای مشکلات استفاده می‌شود. چنین

رویکردی می‌تواند از تکرار برخی جرایم یا اختلافات جلوگیری کند و در نتیجه از افزایش پرونده‌های قضایی در آینده بکاهد (Berman & Feinblatt, 2005).

از سوی دیگر، استفاده از نهادهای غیرانتفاعی در حوزه حل اختلاف می‌تواند موجب افزایش انعطاف‌پذیری نظام عدالت شود. این نهادها معمولاً با تشریفات ساده‌تر و هزینه کمتر فعالیت می‌کنند و به همین دلیل برای بسیاری از شهروندان دسترسی‌پذیرتر هستند. در نتیجه، بسیاری از اختلافاتی که در حالت عادی ممکن بود به دادگاه ارجاع شوند، از طریق این نهادها حل‌وفصل می‌شوند.

کاهش حجم پرونده‌های قضایی یکی از مهم‌ترین کارکردهای مشارکت نهادهای غیرانتفاعی در نظام عدالت است. توسعه میانجی‌گری، ایجاد مراکز حل اختلاف و بهره‌گیری از الگوهایی مانند دادگاه‌های اجتماع‌محور می‌تواند به مدیریت بهتر اختلافات در جامعه کمک کند. چنین رویکردی علاوه بر افزایش کارآمدی دستگاه قضایی، زمینه را برای رسیدگی سریع‌تر و دقیق‌تر به دعاوی مهم‌تر فراهم می‌سازد و در نهایت به ارتقای کیفیت عدالت در جامعه منجر می‌شود.

تسریع رسیدگی

یکی از شاخص‌های مهم ارزیابی کارآمدی هر نظام قضایی، سرعت و زمان رسیدگی به دعاوی است. هرچه فرایند دادرسی طولانی‌تر، پیچیده‌تر و پرهزینه‌تر باشد، اعتماد عمومی به نظام عدالت کاهش می‌یابد و شهروندان با دشواری بیشتری می‌توانند به حقوق خود دست یابند. اطلاع دادرسی نه‌تنها موجب افزایش هزینه‌های مادی و روانی برای اصحاب دعوا می‌شود، بلکه در بسیاری از موارد کارایی رأی نهایی را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. از این رو، یکی از مهم‌ترین کارکردهای نهادهای غیرانتفاعی و سازوکارهای جایگزین حل اختلاف، کمک به تسریع در رسیدگی و کوتاه کردن زمان حل‌وفصل اختلافات است.

در نظام‌های قضایی رسمی، رسیدگی به دعاوی معمولاً مستلزم رعایت تشریفات متعدد و طی مراحل گوناگون است. ثبت دعوا، ابلاغ، تشکیل جلسات رسیدگی، ارائه لوایح، ارجاع به کارشناسی، صدور رأی و در مواردی تجدیدنظرخواهی، همگی فرایندی زمان‌بر را شکل می‌دهند. هرچند این تشریفات برای تضمین دادرسی منصفانه ضروری هستند، اما در عمل می‌توانند موجب کندی رسیدگی شوند. در مقابل، نهادهای غیرانتفاعی و روش‌هایی مانند داوری و میانجی‌گری با برخورداری از ساختاری انعطاف‌پذیرتر، امکان حل سریع‌تر اختلافات را فراهم می‌کنند (عبدلی، ۱۳۹۹).

میانجی‌گری یکی از مهم‌ترین ابزارهای تسریع در رسیدگی است. در این روش، به‌جای ورود مستقیم به فرایند رسمی دادرسی، طرفین با کمک شخص ثالثی بی‌طرف وارد گفت‌وگو می‌شوند و تلاش می‌کنند اختلاف خود را بر پایه تفاهم و توافق حل کنند. از آنجا که میانجی‌گری مبتنی بر همکاری و گفت‌وگوی مستقیم است، در بسیاری از موارد می‌تواند در زمانی بسیار کوتاه‌تر از دادرسی رسمی به نتیجه برسد. افزون بر این، طرفین در این فرایند نقش فعال‌تری دارند و همین امر موجب می‌شود مسیر رسیدگی با سرعت بیشتری پیش برود.

داوری نیز از دیگر سازوکارهایی است که می‌تواند موجب تسریع در حل اختلافات شود. در داوری، طرفین اختلاف با توافق یکدیگر، حل دعوا را به یک یا چند داور می‌سپارند و از این طریق از ورود به

تشریفات سنگین دادگاه‌های رسمی پرهیز می‌کنند. مزیت اصلی داوری در این است که طرفین می‌توانند بسیاری از جزئیات فرایند، از جمله زمان‌بندی، شیوه رسیدگی و انتخاب داور متخصص را خود تعیین کنند. همین ویژگی باعث می‌شود داوری، به‌ویژه در اختلافات تجاری و قراردادی، از حیث زمان بسیار کارآمدتر از رسیدگی قضایی باشد (عبدلی، ۱۳۹۹).

از منظر نظری نیز برخی حقوقدانان بر این نکته تأکید کرده‌اند که حل اختلاف تنها به صدور حکم محدود نمی‌شود، بلکه باید به‌عنوان فرایندی برای مدیریت تعارض و دستیابی به راه‌حل مؤثر تلقی شود. در این رویکرد، مذاکره، گفت‌وگو و جست‌وجوی راه‌حل‌های انعطاف‌پذیر می‌توانند جایگزین مناسبی برای تقابل حقوقی سخت و طولانی باشند. این نگاه سبب شده است که در ادبیات حقوقی جدید، توجه بیشتری به روش‌های غیررسمی و توافق‌محور حل اختلاف معطوف شود (Menkel-Meadow, 1984).

نهادهای غیرانتفاعی در این میان می‌توانند نقش مهمی ایفا کنند. این نهادها با ایجاد مراکز تخصصی میانجی‌گری، داوری و مشاوره حقوقی، امکان دسترسی شهروندان به خدمات سریع‌تر و ساده‌تر را فراهم می‌آورند. بسیاری از این مراکز با استفاده از نیروهای متخصص، فرایندهای غیرپیچیده و هزینه‌های کمتر، اختلافات را پیش از آنکه وارد دادگاه شوند حل‌وفصل می‌کنند. در نتیجه، هم شهروندان سریع‌تر به نتیجه می‌رسند و هم از فشار وارد بر دستگاه قضایی کاسته می‌شود.

در مجموع، تسریع در رسیدگی یکی از مهم‌ترین کارکردهای سازوکارهای غیرانتفاعی در نظام عدالت است. میانجی‌گری، داوری و سایر روش‌های توافق‌محور با کاستن از تشریفات و تقویت نقش فعال طرفین، می‌توانند زمان حل اختلافات را به‌طور چشمگیری کاهش دهند. این امر افزون بر ارتقای کارآمدی نظام قضایی، موجب افزایش رضایت شهروندان و اعتماد بیشتر به فرایند عدالت نیز خواهد شد.

کاهش هزینه‌ها

یکی از معیارهای اساسی در ارزیابی کارآمدی نظام عدالت، میزان هزینه‌ای است که شهروندان برای پیگیری و استیفای حقوق خود متحمل می‌شوند. هزینه دادرسی تنها به مبالغ رسمی همچون هزینه ثبت دادخواست، حق‌الوکاله و کارشناسی محدود نمی‌شود، بلکه مجموعه‌ای از هزینه‌های مستقیم و غیرمستقیم را در بر می‌گیرد؛ از جمله اتلاف وقت، رفت‌وآمد، تأخیر در حل اختلاف، کاهش بهره‌وری اقتصادی و حتی فرسایش روانی ناشی از درگیری طولانی‌مدت با فرایند قضایی. هرچه این هزینه‌ها بیشتر باشد، دسترسی واقعی شهروندان به عدالت محدودتر می‌شود و به‌ویژه اقشار کم‌درآمد با موانع جدی‌تری برای پیگیری حقوق خود مواجه خواهند شد. از این رو، یکی از مهم‌ترین کارکردهای نهادهای غیرانتفاعی و سازوکارهای جایگزین حل اختلاف، کاهش هزینه‌های مترتب بر فرایند دادرسی است.

در دادرسی رسمی، تعدد مراحل رسیدگی و لزوم رعایت تشریفات قانونی اغلب موجب افزایش هزینه‌ها می‌شود. طرح دعوا، ابلاغ، تشکیل جلسات متعدد، ارجاع به کارشناسی، استفاده از وکیل و احتمال تجدیدنظرخواهی، هر یک بار مالی خاصی برای اصحاب دعوا ایجاد می‌کند. افزون بر این، طولانی شدن

فرایند رسیدگی سبب می‌شود اختلاف برای مدت بیشتری ادامه پیدا کند و هزینه‌های اجتماعی و اقتصادی آن نیز افزایش یابد. در مقابل، نهادهای غیرانتفاعی و شیوه‌هایی مانند میانجی‌گری و فرایندهای ترمیمی، با برخورداری از سازوکارهای ساده‌تر و کم‌هزینه‌تر، امکان حل اختلاف را با صرف منابع کمتر فراهم می‌سازند (ولی‌اللهی و علیزاده، ۱۴۰۳).

عدالت ترمیمی در این زمینه جایگاه ویژه‌ای دارد. این رویکرد به جای تمرکز صرف بر مجازات رسمی و طی همه مراحل دادرسی، بر گفت‌وگو، جبران خسارت، مسئولیت‌پذیری و ترمیم روابط میان بزه‌دیده، بزه‌کار و جامعه تأکید می‌کند. در بسیاری از پرونده‌ها، به‌ویژه در جرایم سبک یا تعارضات محلی، بهره‌گیری از سازوکارهای ترمیمی می‌تواند از ورود پرونده به فرایند کامل قضایی جلوگیری کند یا دامنه رسیدگی را محدود سازد. نتیجه چنین وضعی، کاهش هزینه‌های اداری و قضایی برای دولت و نیز کاهش هزینه‌های مالی و زمانی برای طرفین دعواست. به همین دلیل، عدالت ترمیمی نه فقط یک رویکرد انسانی و اجتماعی، بلکه ابزاری برای ارتقای بهره‌وری اقتصادی نظام عدالت نیز به شمار می‌آید (ولی‌اللهی و علیزاده، ۱۴۰۳).

از منظر نظری، مسئله هزینه همواره یکی از موانع اصلی دسترسی به عدالت تلقی شده است. در پژوهش کلاسیک مربوط به جنبش دسترسی به عدالت، بر این نکته تأکید شده که وجود حق در سطح هنجاری، بدون امکان عملی و مقرون‌به‌صرفه برای مطالبه آن، نمی‌تواند به تحقق عدالت منجر شود. به بیان دیگر، اگر هزینه‌های پیگیری حق از ارزش یا توان اقتصادی افراد فراتر رود، نظام حقوقی عملاً برای بخش قابل توجهی از جامعه غیرقابل دسترس خواهد شد. از این حیث، توسعه سازوکارهای ساده، غیررسمی و کم‌هزینه برای حل اختلاف، بخشی از تلاش گسترده‌تر برای تحقق عدالت دسترس‌پذیر محسوب می‌شود (Cappelletti & Garth, 1978).

نهادهای غیرانتفاعی می‌توانند در این میان نقشی تعیین‌کننده داشته باشند. این نهادها معمولاً با انگیزه‌های عمومی و حمایتی فعالیت می‌کنند و هدف اصلی آن‌ها کسب سود مالی نیست. به همین دلیل، خدماتی مانند مشاوره حقوقی، میانجی‌گری، سازش یا حمایت از گروه‌های آسیب‌پذیر را با هزینه کمتر و در مواردی به‌صورت رایگان ارائه می‌دهند. چنین ویژگی‌ای باعث می‌شود افرادی که توانایی ورود به فرایند پرهزینه دادرسی رسمی را ندارند، بتوانند از مسیرهای جایگزین برای حل اختلاف استفاده کنند.

در مجموع، کاهش هزینه‌های دادرسی یکی از مهم‌ترین مزایای نهادهای غیرانتفاعی در نظام عدالت قضایی است. این نهادها با تکیه بر روش‌های ساده‌تر، توافق‌محور و ترمیمی، می‌توانند هم هزینه‌های مستقیم و هم هزینه‌های غیرمستقیم اختلافات را کاهش دهند. نتیجه این فرایند، گسترش دسترسی عملی به عدالت، افزایش رضایت شهروندان و ارتقای کارآمدی نظام حقوقی خواهد بود.

چالش‌ها

گسترش نقش نهادهای غیرانتفاعی در نظام عدالت قضایی، هرچند می‌تواند به بهبود کارآمدی و افزایش دسترسی به عدالت کمک کند، اما در عمل با چالش‌ها و محدودیت‌های متعددی نیز همراه است. این چالش‌ها ممکن است در ابعاد حقوقی، نهادی، اجرایی و حتی فرهنگی بروز یابند و در صورت عدم

توجه، کارآمدی این نهادها را تحت تأثیر قرار دهند. از این رو، بررسی دقیق موانع و چالش‌های موجود، برای طراحی سیاست‌های مناسب و توسعه مؤثر این نهادها در نظام عدالت ضروری است.

چالش‌های حقوقی

یکی از مهم‌ترین موانع توسعه نهادهای غیرانتفاعی در حوزه حل اختلاف، چالش‌های حقوقی مرتبط با جایگاه و حدود اختیارات این نهادهاست. هرچند در بسیاری از نظام‌های حقوقی، سازوکارهایی مانند داوری و میانجی‌گری به‌عنوان روش‌های مکمل دادرسی رسمی پذیرفته شده‌اند، اما تعیین دقیق حدود صلاحیت این نهادها و رابطه آن‌ها با دادگاه‌های رسمی همچنان از مسائل مهم حقوقی به‌شمار می‌آید. در نظام حقوقی ایران نیز این مسئله در برخی موارد با ابهاماتی همراه است که می‌تواند بر کارآمدی این سازوکارها تأثیر بگذارد.

یکی از مهم‌ترین چالش‌ها، مسئله تعیین حدود صلاحیت نهادهای غیرانتفاعی در رسیدگی به اختلافات است. در بسیاری از موارد، مشخص نیست که چه نوع دعاوی یا جرایمی می‌توانند از طریق سازوکارهایی مانند میانجی‌گری یا داوری حل‌وفصل شوند و در چه مواردی مراجعه به دادگاه الزامی است. نبود معیارهای دقیق در این زمینه ممکن است موجب تداخل صلاحیت‌ها یا بروز اختلاف میان نهادهای مختلف شود. به همین دلیل، تدوین چارچوب‌های قانونی روشن برای تعیین دامنه صلاحیت این نهادها اهمیت زیادی دارد (آشوری، ۱۳۹۷).

چالش دیگر به مسئله اعتبار و قابلیت اجرای تصمیمات یا توافقات حاصل از این فرایندها مربوط می‌شود. در سازوکارهایی مانند میانجی‌گری، نتیجه فرایند معمولاً به‌صورت توافق میان طرفین شکل می‌گیرد. با این حال، اگر سازوکارهای مشخصی برای تضمین اجرای این توافقات وجود نداشته باشد، ممکن است یکی از طرفین از اجرای آن خودداری کند. در چنین شرایطی، دوباره نیاز به مراجعه به دادگاه ایجاد می‌شود و این امر می‌تواند کارآمدی این روش‌ها را کاهش دهد. بنابراین، تعیین وضعیت حقوقی توافقات حاصل از میانجی‌گری و ایجاد ضمانت اجرا برای آن‌ها از جمله مسائل مهم حقوقی در این حوزه است.

از سوی دیگر، مسئله نظارت بر عملکرد نهادهای غیرانتفاعی نیز یکی از چالش‌های مهم محسوب می‌شود. اگرچه استقلال این نهادها برای حفظ بی‌طرفی و کارآمدی آن‌ها ضروری است، اما نبود نظارت مناسب ممکن است زمینه بروز تخلفات یا کاهش کیفیت خدمات را فراهم کند. از این رو، نظام حقوقی باید میان استقلال این نهادها و نظارت مؤثر بر فعالیت آن‌ها تعادل برقرار کند. این نظارت می‌تواند از طریق تعیین استانداردهای حرفه‌ای، صدور مجوز فعالیت و ایجاد سازوکارهای پاسخگویی انجام شود.

علاوه بر این، مسئله آموزش و صلاحیت حرفه‌ای میانجی‌گران و داوران نیز از منظر حقوقی اهمیت دارد. در صورتی که افرادی بدون دانش حقوقی یا مهارت‌های لازم در این حوزه فعالیت کنند، ممکن است فرایند حل اختلاف با مشکلاتی مواجه شود یا حقوق طرفین به‌طور کامل رعایت نشود. به همین دلیل، بسیاری از پژوهشگران بر ضرورت تدوین مقررات مشخص برای آموزش، ارزیابی و صدور گواهینامه حرفه‌ای برای فعالان این حوزه تأکید کرده‌اند (مطیع و همکاران، ۱۴۰۴).

یکی دیگر از چالش‌های حقوقی به هماهنگی میان نهادهای غیرانتفاعی و دستگاه قضایی مربوط می‌شود. اگر تعامل مؤثر و چارچوب مشخصی برای ارجاع پرونده‌ها، پذیرش نتایج میانجی‌گری یا داوری و نظارت بر عملکرد این نهادها وجود نداشته باشد، ممکن است این سازوکارها به‌صورت پراکنده و غیرمنسجم عمل کنند. چنین وضعیتی می‌تواند اعتماد عمومی به این نهادها را کاهش دهد و مانع از توسعه کامل آن‌ها در نظام عدالت شود.

در مجموع، چالش‌های حقوقی یکی از مهم‌ترین موانع توسعه نهادهای غیرانتفاعی در حوزه حل اختلاف به شمار می‌آیند. رفع این چالش‌ها مستلزم اصلاح و تکمیل قوانین، تعیین دقیق صلاحیت‌ها، ایجاد سازوکارهای نظارتی مناسب و تقویت هماهنگی میان این نهادها و دستگاه قضایی است. تنها در چنین شرایطی می‌توان انتظار داشت که این نهادها نقش مؤثرتری در ارتقای کارآمدی و دسترسی به عدالت ایفا کنند.

چالش‌های نهادی

علاوه بر چالش‌های حقوقی، نهادهای غیرانتفاعی فعال در حوزه حل‌وفصل اختلاف با مجموعه‌ای از چالش‌های نهادی نیز مواجه هستند. این چالش‌ها بیشتر به ساختار سازمانی، نحوه ارتباط با نهادهای رسمی، ظرفیت‌های اجرایی و هماهنگی میان بازیگران مختلف نظام عدالت مربوط می‌شود. حتی در مواردی که چارچوب‌های قانونی برای فعالیت این نهادها پیش‌بینی شده باشد، نبود سازوکارهای نهادی مناسب می‌تواند مانع از تحقق کامل اهداف آن‌ها شود. از این رو، تحلیل ابعاد نهادی فعالیت این نهادها نقش مهمی در ارزیابی کارآمدی آن‌ها در نظام عدالت دارد.

یکی از مهم‌ترین چالش‌های نهادی، عدم تعریف روشن جایگاه این نهادها در ساختار کلی نظام عدالت است. در بسیاری از موارد، مشخص نیست که نهادهای غیرانتفاعی فعال در حوزه حل اختلاف تا چه اندازه بخشی از ساختار رسمی عدالت محسوب می‌شوند و تا چه حد به‌عنوان نهادهایی مستقل و مکمل فعالیت می‌کنند. این ابهام در جایگاه نهادی می‌تواند موجب تداخل وظایف، موازی‌کاری یا حتی تعارض میان نهادهای مختلف شود. به‌ویژه در نظام‌های حقوقی که ساختارهای شبه‌قضایی متعددی وجود دارد، نبود تقسیم کار نهادی روشن می‌تواند کارآمدی کل نظام را تحت تأثیر قرار دهد (محمدی، ۱۴۰۴).

چالش دیگر به مسئله هماهنگی میان نهادهای غیرانتفاعی و دستگاه قضایی مربوط می‌شود. برای آنکه این نهادها بتوانند نقش مؤثری در حل اختلاف ایفا کنند، لازم است ارتباط نهادی مشخصی با دادگاه‌ها و سایر مراجع قضایی داشته باشند. در بسیاری از کشورها، سازوکارهایی مانند ارجاع پرونده از سوی دادگاه‌ها به مراکز میانجی‌گری یا پذیرش نتایج داوری در چارچوب نظام قضایی پیش‌بینی شده است. در صورتی که چنین سازوکارهایی به‌صورت منسجم طراحی نشوند، فعالیت این نهادها ممکن است به‌صورت پراکنده و بدون تأثیر قابل توجه بر کاهش بار قضایی باقی بماند.

از سوی دیگر، محدودیت در منابع مالی و انسانی نیز یکی از چالش‌های مهم نهادی محسوب می‌شود. بسیاری از نهادهای غیرانتفاعی به دلیل ماهیت فعالیت خود، از منابع مالی محدودی برخوردار هستند و برای تأمین هزینه‌های اجرایی، آموزش نیروها و توسعه زیرساخت‌ها با مشکلاتی مواجه می‌شوند. کمبود نیروی انسانی متخصص در حوزه‌هایی مانند میانجی‌گری، داوری و مدیریت اختلاف نیز می‌تواند ظرفیت

این نهادها را برای ارائه خدمات مؤثر محدود کند. این مسئله به‌ویژه در مناطقی که دسترسی به خدمات حقوقی محدودتر است، بیشتر نمایان می‌شود.

چالش دیگری که در سطح نهادی مطرح می‌شود، مسئله ارزیابی عملکرد و نظام‌های پاسخگویی است. برای آنکه نهادهای غیرانتفاعی بتوانند اعتماد عمومی را جلب کنند، لازم است سازوکارهای مشخصی برای ارزیابی عملکرد آنها وجود داشته باشد. نبود شاخص‌های روشن برای سنجش کارآمدی، کیفیت خدمات یا میزان موفقیت در حل اختلافات می‌تواند موجب شود که عملکرد این نهادها به‌طور دقیق مورد بررسی قرار نگیرد. در مطالعات مربوط به کارآمدی نظام‌های قضایی نیز بر اهمیت وجود شاخص‌های عملکردی و نظام‌های ارزیابی تأکید شده است، زیرا بدون چنین ابزارهایی امکان بهبود مستمر نهادهای عدالت فراهم نخواهد شد (Dakolias, 1999).

افزون بر این، در برخی موارد رقابت یا عدم هماهنگی میان نهادهای مختلف ارائه‌دهنده خدمات حل اختلاف نیز می‌تواند به‌عنوان یک چالش نهادی مطرح شود. هنگامی که نهادهای مختلف بدون برنامه‌ریزی مشترک فعالیت می‌کنند، ممکن است منابع به‌صورت پراکنده مصرف شود و ظرفیت‌های موجود به‌طور کامل مورد استفاده قرار نگیرد. به همین دلیل، طراحی یک چارچوب نهادی منسجم که نقش هر یک از نهادها را مشخص کند، برای توسعه مؤثر این سازوکارها ضروری است.

در مجموع، چالش‌های نهادی می‌توانند تأثیر قابل توجهی بر عملکرد نهادهای غیرانتفاعی در حوزه عدالت داشته باشند. نبود جایگاه نهادی روشن، ضعف هماهنگی با دستگاه قضایی، محدودیت منابع و فقدان نظام‌های ارزیابی عملکرد از جمله مهم‌ترین موانع در این زمینه محسوب می‌شوند. رفع این چالش‌ها مستلزم تقویت ساختارهای سازمانی، ایجاد سازوکارهای همکاری میان نهادها و طراحی نظام‌های نظارتی و ارزیابی کارآمد است تا این نهادها بتوانند نقش مؤثرتری در ارتقای کارآمدی نظام عدالت ایفا کنند.

چالش‌های اجتماعی

علاوه بر چالش‌های حقوقی و نهادی، توسعه نهادهای غیرانتفاعی در حوزه حل و فصل اختلاف با مجموعه‌ای از چالش‌های اجتماعی نیز مواجه است. این چالش‌ها به نگرش‌های عمومی نسبت به نظام عدالت، سطح آگاهی حقوقی شهروندان، میزان اعتماد اجتماعی به نهادهای جایگزین و نیز نابرابری‌های اجتماعی در دسترسی به خدمات حقوقی مربوط می‌شود. حتی در صورتی که چارچوب‌های قانونی و ساختارهای نهادی مناسب برای فعالیت این نهادها فراهم باشد، بدون پذیرش اجتماعی و مشارکت فعال شهروندان، کارآمدی آنها به‌طور قابل توجهی محدود خواهد شد.

یکی از مهم‌ترین چالش‌های اجتماعی در این زمینه، فرهنگ غالب مراجعه مستقیم به دادگاه‌ها برای حل اختلاف است. در بسیاری از جوامع، از جمله در ایران، دادگاه‌ها به‌عنوان اصلی‌ترین مرجع حل اختلاف شناخته می‌شوند و شهروندان کمتر با روش‌های جایگزین مانند میانجی‌گری یا سازش آشنایی دارند. این وضعیت باعث می‌شود حتی اختلافاتی که می‌توانند به‌صورت سریع و کم‌هزینه از طریق نهادهای غیرانتفاعی حل شوند، مستقیماً به نظام قضایی رسمی ارجاع داده شوند. در نتیجه، ظرفیت

بالقوه این نهادها برای کاهش بار قضایی و تسهیل حل اختلافات به‌طور کامل مورد استفاده قرار نمی‌گیرد.

چالش دیگر به سطح آگاهی حقوقی شهروندان مربوط می‌شود. بسیاری از افراد از وجود سازوکارهای جایگزین حل اختلاف یا خدماتی که توسط نهادهای غیرانتفاعی ارائه می‌شود اطلاع کافی ندارند. نبود آگاهی عمومی درباره مزایا و کارکردهای این روش‌ها می‌تواند موجب کاهش تمایل افراد به استفاده از آن‌ها شود. در چنین شرایطی، حتی اگر این نهادها خدمات مؤثری ارائه دهند، دامنه استفاده از آن‌ها محدود باقی خواهد ماند. بنابراین، ارتقای آگاهی حقوقی و اطلاع‌رسانی عمومی درباره این سازوکارها نقش مهمی در افزایش کارآمدی آن‌ها دارد.

از سوی دیگر، نابرابری‌های اجتماعی نیز می‌تواند بر دسترسی به این نهادها تأثیر بگذارد. در تحلیل مشهور مارک گالانتز درباره ساختار نظام حقوقی، نشان داده شده است که گروه‌های قدرتمند و دارای منابع بیشتر معمولاً در فرایندهای حقوقی از موقعیت بهتری برخوردار هستند و می‌توانند نتایج مطلوب‌تری به دست آورند. در مقابل، افراد یا گروه‌های کم‌درآمد و فاقد منابع کافی با موانع بیشتری برای پیگیری حقوق خود مواجه می‌شوند. (Galanter, 1974) این نابرابری‌ها می‌تواند در استفاده از نهادهای غیرانتفاعی نیز تأثیرگذار باشد؛ به‌ویژه اگر این نهادها نتوانند خدمات خود را به‌طور گسترده و برابر در اختیار همه اقشار جامعه قرار دهند.

اعتماد عمومی نیز یکی دیگر از عوامل اجتماعی مهم در موفقیت این نهادهاست. اگر شهروندان نسبت به بی‌طرفی، تخصص یا کارآمدی نهادهای غیرانتفاعی تردید داشته باشند، تمایل کمتری برای مراجعه به آن‌ها خواهند داشت. اعتماد اجتماعی معمولاً از طریق تجربه موفق، شفافیت در عملکرد و وجود سازوکارهای پاسخگویی تقویت می‌شود. بنابراین، ایجاد فرایندهای شفاف و قابل اعتماد برای فعالیت این نهادها می‌تواند نقش مهمی در افزایش پذیرش اجتماعی آن‌ها داشته باشد.

در پژوهش‌های مربوط به دسترسی به عدالت نیز تأکید شده است که موانع اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی می‌توانند نقش تعیین‌کننده‌ای در میزان بهره‌مندی شهروندان از خدمات حقوقی داشته باشند. دسترسی به عدالت تنها به وجود نهادهای حقوقی محدود نمی‌شود، بلکه به توانایی واقعی افراد برای استفاده از این نهادها نیز بستگی دارد. عواملی مانند سطح تحصیلات، موقعیت اقتصادی و آشنایی با نظام حقوقی می‌توانند بر این توانایی تأثیر بگذارند (Sandefur, 2008).

چالش‌های اجتماعی یکی از مهم‌ترین موانع در مسیر توسعه نهادهای غیرانتفاعی در نظام عدالت به شمار می‌آیند. فرهنگ مراجعه به دادگاه، پایین بودن آگاهی حقوقی، نابرابری‌های اجتماعی و سطح اعتماد عمومی به این نهادها از جمله عواملی هستند که می‌توانند بر میزان استفاده و کارآمدی آن‌ها تأثیر بگذارند. مواجهه با این چالش‌ها مستلزم سیاست‌های آموزشی، اطلاع‌رسانی عمومی و تقویت اعتماد اجتماعی نسبت به سازوکارهای جایگزین حل اختلاف است تا این نهادها بتوانند نقش مؤثرتری در ارتقای دسترسی به عدالت ایفا کنند.

نتیجه‌گیری

نظام‌های قضایی معاصر با چالش‌های متعددی از جمله افزایش حجم پرونده‌ها، طولانی شدن فرایند رسیدگی، افزایش هزینه‌های دادرسی و محدودیت دسترسی برخی گروه‌های اجتماعی به خدمات حقوقی مواجه هستند. این چالش‌ها سبب شده است که در بسیاری از کشورها توجه به سازوکارهای مکمل نظام قضایی و بهره‌گیری از ظرفیت نهادهای اجتماعی و غیرانتفاعی در حل و فصل اختلافات افزایش یابد. در این چارچوب، دادگاه‌ها یا نهادهای غیرانتفاعی فعال در حوزه حل اختلاف به‌عنوان یکی از ابزارهای مؤثر برای تقویت کارآمدی نظام عدالت و گسترش دسترسی به آن مورد توجه قرار گرفته‌اند. بررسی مبانی نظری این موضوع نشان می‌دهد که شکل‌گیری چنین نهادهایی ریشه در تحولاتی دارد که در ادبیات حقوقی با عنوان جنبش «دسترسی به عدالت» شناخته می‌شود. این جنبش بر آن تأکید دارد که تحقق عدالت تنها به وجود قواعد حقوقی و دادگاه‌های رسمی محدود نمی‌شود، بلکه لازم است سازوکارهایی ایجاد شود که امکان دسترسی واقعی و مؤثر شهروندان به عدالت را فراهم کند. در این راستا، مشارکت نهادهای اجتماعی و استفاده از روش‌های جایگزین حل اختلاف مانند میانجی‌گری، داوری و سازش به‌عنوان راهکارهایی برای تکمیل نظام دادرسی رسمی مطرح شده‌اند.

تحلیل کارکردهای این نهادها نشان می‌دهد که آن‌ها می‌توانند نقش مهمی در بهبود عملکرد نظام عدالت ایفا کنند. یکی از مهم‌ترین کارکردهای این نهادها کاهش حجم پرونده‌های قضایی است. بسیاری از اختلافات، به‌ویژه دعاوی کم‌اهمیت یا تعارضات محلی، می‌توانند بدون نیاز به ورود کامل به فرایند دادرسی رسمی از طریق سازوکارهای توافق‌محور حل و فصل شوند. این امر موجب می‌شود دادگاه‌ها بتوانند تمرکز بیشتری بر رسیدگی به پرونده‌های مهم‌تر و پیچیده‌تر داشته باشند.

از سوی دیگر، استفاده از روش‌هایی مانند میانجی‌گری و داوری می‌تواند به تسریع در رسیدگی به اختلافات کمک کند. این سازوکارها معمولاً با تشریفات کمتر و انعطاف‌پذیری بیشتر همراه هستند و به همین دلیل امکان حل سریع‌تر اختلافات را فراهم می‌کنند. کاهش زمان رسیدگی نه تنها موجب افزایش رضایت شهروندان می‌شود، بلکه می‌تواند اعتماد عمومی به نظام عدالت را نیز تقویت کند.

کاهش هزینه‌های دادرسی نیز یکی دیگر از مزایای مهم فعالیت نهادهای غیرانتفاعی در حوزه عدالت است. فرایندهای رسمی دادرسی اغلب با هزینه‌های مالی و زمانی قابل توجهی همراه هستند و این امر می‌تواند برای برخی از شهروندان، به‌ویژه اقشار کم‌درآمد، مانعی جدی در مسیر پیگیری حقوقشان ایجاد کند. در مقابل، سازوکارهای غیررسمی و توافق‌محور معمولاً با هزینه‌های کمتر و دسترسی آسان‌تر همراه هستند و می‌توانند امکان بهره‌مندی گسترده‌تر از خدمات حقوقی را فراهم کنند.

با وجود این مزایا، بررسی وضعیت این نهادها نشان می‌دهد که توسعه آن‌ها با چالش‌هایی نیز مواجه است. در بعد حقوقی، ابهام در حدود صلاحیت، نحوه نظارت و اعتبار تصمیمات یا توافقات حاصل از فرایندهای غیررسمی از جمله مسائل مهمی است که می‌تواند بر کارآمدی این نهادها تأثیر بگذارد. در بعد نهادی نیز نبود جایگاه روشن در ساختار نظام عدالت، ضعف هماهنگی با دستگاه قضایی و محدودیت منابع مالی و انسانی از جمله موانع مهم به شمار می‌آیند. افزون بر این، برخی چالش‌های اجتماعی مانند فرهنگ مراجعه مستقیم به دادگاه‌ها، سطح پایین آگاهی حقوقی شهروندان و

نابرابری‌های اجتماعی در دسترسی به خدمات حقوقی نیز می‌تواند بر میزان استفاده از این سازوکارها تأثیرگذار باشد.

با توجه به این ملاحظات، می‌توان گفت که نهادهای غیرانتفاعی فعال در حوزه حل اختلاف، در صورت برخورداری از چارچوب‌های قانونی مناسب، ساختارهای نهادی کارآمد و پذیرش اجتماعی، قادر خواهند بود نقش مکمل و مؤثری در نظام عدالت قضایی ایفا کنند. این نهادها نه تنها می‌توانند به کاهش بار کاری دادگاه‌ها کمک کنند، بلکه با تسهیل دسترسی شهروندان به روش‌های سریع‌تر و کم‌هزینه‌تر حل اختلاف، زمینه تحقق عدالت کارآمدتر و فراگیرتر را فراهم می‌سازند. در نتیجه، توجه به توسعه و تقویت این نهادها می‌تواند یکی از راهبردهای مهم برای ارتقای کارآمدی نظام عدالت در ایران محسوب شود.

پیشنهادهای

با توجه به یافته‌های پژوهش و بررسی کارکردها و چالش‌های نهادهای غیرانتفاعی در نظام عدالت قضایی، می‌توان مجموعه‌ای از پیشنهادهای حقوقی، نهادی و اجتماعی را برای تقویت نقش این نهادها در ایران مطرح کرد. اجرای این پیشنهادهای می‌تواند زمینه بهره‌گیری مؤثرتر از ظرفیت این نهادها را فراهم کرده و به بهبود کارآمدی نظام عدالت کمک کند.

نخست، تدوین و تکمیل چارچوب‌های قانونی شفاف یکی از مهم‌ترین اقدامات در این حوزه است. قوانین موجود در زمینه داوری، میانجی‌گری و سایر روش‌های جایگزین حل اختلاف باید به گونه‌ای بازنگری و تکمیل شوند که حدود صلاحیت، نحوه فعالیت و رابطه این نهادها با دادگاه‌های رسمی به‌طور دقیق مشخص شود. وجود قواعد روشن می‌تواند از بروز تعارض صلاحیت‌ها جلوگیری کرده و اعتماد عمومی به این سازوکارها را افزایش دهد.

دوم، تقویت سازوکارهای ارجاع پرونده از دادگاه‌ها به نهادهای میانجی‌گری و داوری اهمیت زیادی دارد. در بسیاری از کشورها، دادگاه‌ها می‌توانند در مراحل اولیه رسیدگی، برخی دعاوی را به مراکز حل اختلاف یا میانجی‌گری ارجاع دهند. ایجاد چنین سازوکاری در نظام قضایی ایران می‌تواند موجب شود اختلافاتی که قابلیت حل توافقی دارند، پیش از ورود به فرایند کامل دادرسی حل‌وفصل شوند.

سوم، ایجاد نظام نظارتی و ارزیابی عملکرد برای نهادهای غیرانتفاعی ضروری است. نظارت مؤثر بر عملکرد این نهادها می‌تواند از بروز تخلفات احتمالی جلوگیری کند و کیفیت خدمات ارائه‌شده را ارتقا دهد. این نظارت می‌تواند از طریق تعیین استانداردهای حرفه‌ای، نظام صدور مجوز فعالیت و ارزیابی دوره‌ای عملکرد مراکز میانجی‌گری و داوری انجام شود.

چهارم، توسعه آموزش‌های تخصصی در حوزه میانجی‌گری و مدیریت اختلاف اهمیت زیادی دارد. فعالیت مؤثر در این حوزه نیازمند مهارت‌های تخصصی در زمینه مذاکره، مدیریت تعارض و آشنایی با اصول حقوقی است. بنابراین ایجاد دوره‌های آموزشی تخصصی در دانشگاه‌ها و مراکز علمی و همچنین برگزاری کارگاه‌های حرفه‌ای برای میانجی‌گران و داوران می‌تواند به ارتقای کیفیت خدمات این نهادها کمک کند.

پنجم، افزایش حمایت‌های نهادی و مالی از نهادهای غیرانتفاعی می‌تواند نقش مهمی در توسعه فعالیت آن‌ها داشته باشد. بسیاری از این نهادها به دلیل محدودیت منابع مالی با مشکلاتی در گسترش

فعالیت‌های خود مواجه هستند. حمایت دولت و نهادهای عمومی از طریق ارائه تسهیلات، کمک‌های مالی یا ایجاد زیرساخت‌های مناسب می‌تواند به تقویت ظرفیت این نهادها کمک کند. ششم، توسعه خدمات حقوقی برای افشار آسیب‌پذیر باید در اولویت قرار گیرد. نهادهای غیرانتفاعی می‌توانند با ارائه خدمات مشاوره حقوقی رایگان یا کم‌هزینه، به افراد کم‌درآمد کمک کنند تا بتوانند اختلافات خود را بدون تحمل هزینه‌های سنگین دادرسی حل و فصل کنند. این امر می‌تواند نقش مهمی در کاهش نابرابری‌های اجتماعی در دسترسی به عدالت ایفا کند. هفتم، افزایش آگاهی عمومی درباره روش‌های جایگزین حل اختلاف از طریق برنامه‌های آموزشی و اطلاع‌رسانی عمومی ضروری است. بسیاری از شهروندان با مزایا و کارکردهای میانجی‌گری، داوری و سایر روش‌های توافق‌محور آشنایی کافی ندارند. استفاده از رسانه‌ها، برنامه‌های آموزشی و فعالیت‌های فرهنگی می‌تواند به ترویج فرهنگ حل مسالمت‌آمیز اختلافات کمک کند. هشتم، تقویت همکاری میان دستگاه قضایی و نهادهای مدنی می‌تواند نقش مهمی در افزایش کارآمدی این سازوکارها داشته باشد. ایجاد شبکه‌ای از مراکز حل اختلاف که با دادگاه‌ها، دانشگاه‌ها و سازمان‌های مردم‌نهاد همکاری داشته باشند، می‌تواند به توسعه فعالیت این نهادها کمک کند و از پراکندگی و موازی‌کاری جلوگیری نماید. نهم، استفاده از فناوری‌های نوین در ارائه خدمات حل اختلاف می‌تواند دسترسی شهروندان به این خدمات را تسهیل کند. ایجاد سامانه‌های آنلاین برای ثبت درخواست میانجی‌گری، برگزاری جلسات مجازی و ارائه مشاوره حقوقی از راه دور می‌تواند موجب شود افراد در مناطق مختلف کشور بتوانند از این خدمات بهره‌مند شوند. توسعه نهادهای غیرانتفاعی در حوزه حل اختلاف نیازمند رویکردی جامع است که ابعاد حقوقی، نهادی و اجتماعی را به‌طور هم‌زمان در نظر بگیرد. با اصلاح قوانین، تقویت ساختارهای نهادی، ارتقای آموزش‌های تخصصی و افزایش آگاهی عمومی، می‌توان زمینه بهره‌گیری مؤثرتر از ظرفیت این نهادها را فراهم کرد و گامی مهم در جهت ارتقای کارآمدی و دسترسی‌پذیری نظام عدالت قضایی ایران برداشت.

منابع و مراجع

- (۱) آخوندی، م. (۱۳۹۶). آیین دادرسی کیفری. تهران: مجد.
- (۲) آشوری، م. (۱۳۹۷). آیین دادرسی کیفری. تهران: سمت.
- (۳) برایشن، ج. م. (۱۳۹۹). برنامه‌ریزی استراتژیک در سازمان‌های عمومی و غیرانتفاعی. ترجمه. تهران: کتاب مهربان نشر.
- (۴) جعفری لنگرودی، م. ج. (۱۳۹۷). ترمینولوژی حقوق. تهران: گنج دانش.
- (۵) حسینی‌نژاد، ح. (۱۳۹۶). داوری تجاری بین‌المللی و داخلی در حقوق ایران. تهران: سمت.
- (۶) شمس، ع. (۱۳۹۹). آیین دادرسی مدنی. تهران: دراک.
- (۷) عبدلی، ف. (۱۳۹۹). داوری و میانجی‌گری در نظام قضائی همراه با آراء داوری و تحلیل. تهران: سروش برتر.
- (۸) کاتلر، ف. (۱۳۹۹). پیشبرد منافع مشترک: استراتژی‌هایی برای کسب‌وکارها، دولت‌ها و سازمان‌های غیرانتفاعی. ترجمه زهره علی‌اسماعیلی و شهاب علی‌اسماعیلی. تهران: نقد فرهنگ.
- (۹) کاتوزیان، ن. (۱۳۹۶). مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران. تهران: میزان.
- (۱۰) محمدی، ا. (۱۴۰۴). جایگاه و مراجع شبه قضایی در حقوق ایران. تهران: راز نهان.
- (۱۱) فاطمیان، ا. م. و آشتیان، ا. (۱۴۰۲). ارتقای کارکرد مراجع شبه قضایی سازمان ثبت اسناد و املاک کشور در پرتو سند تحولی قوه قضاییه. تهران: دوران‌دیش.
- (۱۲) هاشمی، س. م. (۱۳۹۸). حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران. تهران: میزان.
- (۱۳) حاجی‌پور، پ.، فقیه حبیبی، ع.، و حبیب‌زاده، ت. (۱۴۰۳). اصل مستدل، مستند و موجه بودن آرای مراجع شبه قضایی با بررسی رویه قضایی. پژوهش‌های نوین حقوق اداری، ۶(۱۸).
- (۱۴) رحمتی‌فر، م.، اسکینی، ر.، و غمامی، م. (۱۴۰۴). مطالعه تطبیقی عوامل ایجاد تعارض صلاحیت رسیدگی‌های قضایی و داوری در حقوق انگلستان با نگاهی به حقوق ایران. مدرس علوم انسانی، ۲۹(۱).
- (۱۵) جعفرنیا اسبویی، ص.، دنکوب، ا.، و رحیمی واسکسی، ح. (۱۴۰۳). آیین دادرسی مراجع شبه قضایی به مثابه حق بنیادین با تأملی در حقوق انگلیس. پژوهشنامه حقوق تطبیقی، ۸(۲).
- (۱۶) مطیع، ح.، احمدی، س. م.، حسینی مقدم، س. ع.، و رحیمی واسکسی، ح. (۱۴۰۴). بررسی چالش‌های داوری و میانجی‌گری در نظام قضائی ایران. آموزه‌های فقه و حقوق جزا، ۴(۱).
- (۱۷) ملکی گلین بلاغی، م. (۱۴۰۴). نقش میانجی‌گری کیفری در کاهش بار قضایی و اصلاح بزهکاران جوان. در هفتمین کنفرانس بین‌المللی مطالعات حقوقی و قضایی.
- (۱۸) شعبانی، ا. ح. (۱۴۰۴). میانجی‌گری در امور کیفری در سیستم قضایی ایران. در هفتمین کنفرانس بین‌المللی مطالعات حقوقی و قضایی.
- (۱۹) ولی‌اللهی، م. ر.، و علیزاده، ف. (۱۴۰۳). بررسی تأثیر عدالت ترمیمی و شورای حل اختلاف در کاهش هزینه‌های مالی دادرسی. در دومین کنفرانس بین‌المللی و سومین کنفرانس ملی پژوهش‌های نوین در حقوق.
- (۲۰) یوسفی‌نژاد، م. ر.، و کریمی، ن. (۱۴۰۳). نقش عدالت ترمیمی در کنترل و کاهش جمعیت زندانیان. در ششمین کنفرانس بین‌المللی و هفتمین کنفرانس ملی حقوق و علوم سیاسی.
- (21) Berman, G. (2000). What is a community court? National Institute of Justice Journal, 243, 1-7.

- 22) Berman, G., & Feinblatt, J. (2005). Community courts: An evolving model. *Journal of Court Innovation*, 1(1), 1–22.
- 23) Cappelletti, M., & Garth, B. (1978). Access to justice: The worldwide movement to make rights effective. *Buffalo Law Review*, 27, 181–292.
- 24) Dakolias, M. (1999). Court performance around the world: A comparative perspective. *World Bank Research Observer*, 14(1), 101–130.
- 25) Galanter, M. (1974). Why the “haves” come out ahead: Speculations on the limits of legal change. *Law & Society Review*, 9(1), 95–160.
- 26) Menkel-Meadow, C. (1997). Whose dispute is it anyway? A philosophical and democratic defense of settlement (and mediation). *Georgetown Law Journal*, 83(2), 2663–2696.
- 27) Menkel-Meadow, C. (1984). Toward another view of legal negotiation: The structure of problem solving. *UCLA Law Review*, 31, 754–842.
- 28) Nolan-Haley, J. (2001). Mediation and access to justice. *Harvard Negotiation Law Review*, 6, 1–59.
- 29) Resnik, J. (1982). Managerial judges. *Harvard Law Review*, 96(2), 374–448.
- 30) Sandefur, R. L. (2008). Access to civil justice and public legal services. *Annual Review of Law and Social Science*, 4, 231–250.
- 31) Sternlight, J. R. (2000). Is binding arbitration a form of privatization of the courts? *University of Chicago Law Review*, 67(3), 637–682.
- 32) Sviridoff, M., & Rottman, D. (2001). Community courts and community justice: Testing new approaches to crime and disorder. *Judicature*, 84(6), 296–301.